پیروزی حقیقی

۵

بسم الله الرحمن الرحیم

پیروز حقیقی

نویسنده:

یعقوب علی برجی

ناشر چاپی:

آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پیروز حقیقی

مشخصات کتاب

سرشناسنامه: علی برجی، یعقوب، ۱۳۳۷-

عنوان و نام پدیدآور: پیروز حقیقی / یعقوب علی برجی؛ تهیه و تدوین اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی.

مشخصات نشر: مشهد: قدس رضوی، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۸۰ ص؛=۱۷ * ۱۲ س م.

شابک: ۴-۲۶-۲۷۸۴-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم: ۲۰۳-۱۴۸ق- ولایت عهدی.

موضوع: مأمون، خلیفه عباسی، ۲۱۸-۱۷۰ق.

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی اداره امور فرهنگی .

رده بندی کنگره - ۱۳۸۷ ۹ب۳۶ب/۳۵ /BP۴۷

رده بندی دیویی = ۲۹۷/۹۵۷

شماره کتابخانه ملی: ۱۵۱۳۲۰۱

ص: ۱

اشاره

ص: ۳

پیروز حقیقی

واقعه ولایت عهدی امام رضا (علیه السلام)

یعقوب علی برجی

پیروز حقیقی

نویسنده: یعقوب علی برجی

تهیه و تدوین: اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی

طراح گرافیک: رضا باباجانی

صفحه آرایی: محمود بازدار

نوبت چاپ: چهارم- ۱۳۹۱

شمارگان: ۲۰۰۰

ناشر: انتشارات قدس رضوی

شابک: ۴-۲۶-۲۷۸۴-۹۶۴-۹۷۸

چاپ: مؤسسه فرهنگی قدس

نشانی تهیه کننده: مشهد، حرم مطهر، صحن جامع رضوی ضلع غربی اداره امور فرهنگی تلفن ۲۰۰۲۵۶۷-۰۵۱۱ صندوق پستی: ۳۵۱-۹۱۷۳۵

ص: ۵

فهرست

مقدمه

اهـل بیـت (علیهم السـلام) گنجـوران دانش انـد. رودهـا و جویبارهـای دانش که مزرعه ی جـان آنـان را در چهـارده قرن اخیر سیراب و شـاداب سـاخته است، از بلنـدای قـامت آسـمانی این کوه نور، سرچشـمه می گیرد. امـام عالمـان و عارفـان علی (علیه السـلام) فرمود: «ینحـدر عنی السـیل و لا ـ یرقی الی الطیر» آبـادانی و شـادابی دیـارعلم و آگاهی از تلألو فروزنـده ی دانش این خاندان است که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها»،

دانش اهـل بیت (علیهم السـلام) از جنس دریافتنی است نه آموختنی، علم حضوری است نه حصولی و این از آن جهت اسـت که آنان حقیقت علم را با جان آسمانی خویش دریافته اند. حضرت علی (علیه السلام) در وصف عارفان (که خود آن حضرت مولای آنان است) فرمود: «هجم بهم العلم علی حقیقه البصیره و با شروا روح الیقین ».

پیامبر اعظم (صـلی الله علیه و آله و سـلم) سرسلسـله ی این خانـدان نور و روشـنایی، هر چند که خود درس ناخوانده و مکتب نرفته برد، اما پیام و رسالت او، تلاوت و خوانـدن، آموختن و فرا گرفتن و علم و آگاهی بود. رسالت او با «اقراء» آغاز شـد و با دانش و بینش که جان های شـیفته را سـرشار می کرد، تـداوم یافت. «هو الـذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه».

او بارسـالت خویش، جان های مرده را از مرداب روزمرگی و ضـلالت ها تا باغسـتان بهشتی حیات و زنـدگی، رهنمون شـد و انسان اسیر در کژراهه ها و پرت گاه های تباهی را به شاهراه

هـدایت و صـراط مسـتقیم فراخوانـد و در تن مرده ی آدمیت روحی دوباره دمید: «اذا دعا کم لما یحییکم» و بار گران جهل و نادانی را از دوش آنان فرو نهاد «لایضع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم».

و خاندان آن حضـرت نیز که از چشمه ی حیات او سیراب بودند، همانند آن بزرگ، خورشید دانش و آگاهی را در گذرگاه اعصار فرا راه جویندگان دانش و بصیرت، تابان و فروزان نگه داشتند و با بهره مندی از انوار الهی او، مسیر پویندگان را روشن و جان جویندگان را تابناک و سرشار ساختند.

و امروز در عصـر جاهلیت مـدرن نیز، آنچه غبار راه انسان کمال جوی را فرو می نشانـد و راه او را می توانـد روشن کنـد بهره گیری و بـازگشت به سرچشـمه ی همـان دانش و بصـیرتی است که پیـامبر اعظم و خانـدان پاک و مطهر او (علیهم السـلام) به انسان هـدیه کردنـد و شایـد امروز بیش از هر روز و روزگاری، انسان به آنچه پیامبر رحمت و آگاهی برای بشـریت به ارمغان آورده نیازمند و محتاج باشد.

بی تردید کاوش در سرچشـمه های نور اهل بیت (علیهم السـلام) و بازخوانی سیره و آموزه های آن بزرگواران در روزگار ما – ماننـد همه ی روزگـاران – خـدمتی بزرگ به انسـانیت است خـدمتی که فراتر از آن خـدمتی متصور نیست و از این روی بر تمـامی کسـانی که دل آنـان برای انسـان می تپـد فرض است که بـا ژرف اندیشـی و ژرف کـاوی در معارف اهل بیت (علیهم السـلام) گوهرهـای نـاب و آموزه هـای رهـایی بخش این گنجینه های عظیم و الهی را اسـتخراج کننـد و به بشـر تشـنه و جگر سوخته ی عصر حاضر ارانه نمایند. بر حسب وظیفه در جوار بارگاه عالم آل محمد (علیه السلام) برای

تمامی رهروان این راه و تمامی کسانی که در مسیر احیای امر اهل بیت (علیهم السلام) و تعلیم و تعلم معارف و علوم این خاندان مطهر تلاش و کوشش می کنند به ویژه اساتید بزرگوار و گرانمایه ای که در تألیف و تنظیم این مجموعه ارزشمند نقش داشته اند طلب سلامتی و بهروزی می کنیم و توفیق آنان را از درگاه حی علیم خواستاریم.

از زایران عزیز نیز می خواهیم نعمت بی نظیر زیارت پاره ی تن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را با بهره گیری از اندیشه، کلام و سیره ی آن امام همام به فرصتی برای تامین نیازهای معنوی و فکری خود تبدیل نمایند و با مطالعه آثار ارزشمندی مانند این مجموعه، توشه های سعادت و کمال را برای دنیا و آخرت خرد برگیرند و خدمتگزاران خود، در این آستان مقدس را نیز از دعا فراموش نکنند.

معاونت تبلیغات وارتباطات اسلامی

آستان قدس رضوی

ص: ۱۰

پیشگفتار

امامـان معصوم شـیعه، خورشـیدهای تابـان و نعمت هـای شایـان الهی هسـتند که در تمام ابعاد وجودی، الگوهای شایسـته برای رهپویـان راه خـدا محسوب می گردنـد. از کمالاـت بی نهـایت هر یک از این اختران درخشان تنها شـمه ای آن هم به تناسـب مقتضـیات زمانشان جلوه گر شـده و به منصه ی ظهور رسـیده و مشـعلی برای هـدایت بشـر گردیده است. اثری که در پیش رو داریـد ورقی از زنـدگی پربار و حیات طیبه ی حجت الهی، عالم آل محمـد (صـلی الله علیه و آله و سـلم) را در مقابل دیدگان پیروان آن حضـرت قرار داده اسـت. این اثر دربـاره ی شخصـیتی است که جلـوه هـای کمالاـتش به قـدری درخشـان است که دشـمنانش نیز جز اعتراف بدان چاره ای نداشـته اند. حتی مأمون بارها و در فرصـتهای گوناگون بدان اعتراف کرده و اینک به چند نمونه از این اعترافات توجه فرمایید از جمله گفته است

رضا (علیه السلام) دانشمندترین و عابدترین مردم روی زمین است.

وی همچنین به رجاء بن ابی ضحاک گفته بود:

«... بلی ای پسر ابی ضحاک، او بهترین فرد روی زمین، دانشمندترین و عبادت پیشه ترین انسانهاست...»(۱)

مأمون در سال ۲۰۰ که بیش از سی و سه هزار تن از عباسیان را جمع کرده بود، در حضورشان گفت:

«... من در میان فرزنـدان عباس و فرزنـدان علی (رضـی الله عنهم) بسـی جسـتجو کردم ولی هیـچ یک از آنان را بافضـیلت تر، پارساتر، متدین تر، شایسته تر و سزاوارتر به این امر از علی بن موسی الرضا(علیه السلام) ندیدم.»(۲)

۱- بحار، ج۴۹، ص۹۵؛ عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج۲، ص۱۸۳ و سایر کتابها.

۲- مروج الـذهب، ج۳، ص۴۴۱؛ الکامـل، ابـن اثیر، ج۵، ص۱۸۳؛ الاداب السـلطانیه، ص۲۱۷؛ طبری، ج۱۱، ص۱۰۱۳ (چاپ لیدن)؛ مختصر تاریخ الدول، ص۱۳۴؛ تجارب الامم، ج۶، ص۴۳۶.

در نامه ای که مأمون از امام(علیه السلام) تقاضا می کند که اصول و فروع دین را برایش توضیح دهد، او را چنین خطاب می کند: «ای حجت خدا بر خلق، معدن علم و کسی که پیروی از او واجب می باشد...»(۱) مأمون او را«برادرم» و«ای آقای من» خطاب می کند.

در توصیف امام(علیه السلام)، مأمون برای عباسیان چنین نگاشته است: «... اما این که برای علی بن موسی بیعت می خواهم، پس از احراز شایستگی او برای این امر و گزینش وی از سوی خودم است ... اما این که پرسیده اید آیا مأمون در زمینه ی این بیعت بینش کافی داشته، بدانید که هرگز با او بیعت نکرده مگر با داشتن بینایی کامل و علم به این که کسی در زمین باقی نمانده که به لحاظ فضیلت و پاکدامنی از او وضع روشنتری داشته و یا به لحاظ پارسایی، زهد در دنیا و آزادگی بر او فزونی گرفته باشد. کسی از او بهتر جلب خشنودی خاص و عام را نمی کند و نه در برابر خدا از وی استوارتر کسی دیگر یافت می شود...»

این اثربه بررسی حادثه شگفت و اعجاب برانگیز ولایت عهدی آن حجت رسای الهی پرداخته است. حادثه ی ولایت عهدی امام رئوف (علیه السلام) در منابع روایی و تاریخی فراوانی ذکر شده است. در این میان چند اثر ذیل با تفصیل بیشتری به تحلیل ابعاد مختلف این قضیه ی شگرف پرداخته است.

۱ حیاه الامام الرضا(علیه السلام)، دراسه و تحلیل، نوشته جعفر مرتضی، جناب آقای دکتر سید خلیل خلیلیان بخش مربوط به ولایت عهدی را خلاصه کرده و ترجمه آن را به نام زندگی سیاسی هشتمین امام منتشر کرده است.

۱- نظریه الامامه، ص۳۸۸.

۲ حیاه الامام علی ابن موسی الرضا، نوشته ی باقر شریف القریشی، نویسنده مذکور در جلد ۲ صفحه ۲۸۰ به بعد تحت عنوان الامام الرضا و ولایت العهد، درباره ولایت عهدی تحلیل خوبی ارائه داده است.

۳ ولایه العهد للامام الرضا (علیه السلام)، نوشته ی محمد مهدی شمس الدین. این اثر ضمن مجموعه آثار دومین همایش جهانی امام رضا (علیه السلام) در جزء اول صفحه ۴۱۷ به بعد چاپ شده است، متن حاضر برگرفته از متون فوق است که در چهار فصل سامان یافته است. در فصل اول درباره شرایط و علل اصرار مأمون جهت گرفتن بیعت برای ولایت عهدی مباحثی تقدیم شده است. در این فصل ثابت شده که مأمون برای نجات از تهدیدهای فزاینده ای که از سوی اعراب، ایرانیان و به ویژه علویان و در راس علویان امام (علیه السلام) انجام می گرفت دست به این اقدام زد و هرگز نیت درستی در این عمل نداشت و در فصل دوم تحت عنوان داستان ولایت عهدی، ابتدا درباره ی توطئه ی مأمون نسبت به پیشنهاد خلافت به امام بحث شده و ثابت شده است که مأمون در این پیشنهاد قصد جدی نداشت بلکه می خواست ببیند ایا امام شوق خلافت در سر می پروراند یا نه؟ پس از آن که امام پیشنهاد خلافت را با توجه به جدی نبودن آن پشت سر نهاد خود را در برابر صحنه بازی دیگری یافت و آن این که مأمون به رغم امتناع امام از پای ننشست و این باره ولی عهدی خویش را به وی پیشنهاد کرد. امام ابتدا امتناع ورزید ولی اصرار و تهدیدهای مأمون چندان اوج گرفت که امام به ناچار با پیشنهادش موافقت کرد.

در فصل سوم درباره ی اهداف مأمون از پیشنهاد ولایت عهدی بحث شده و با توجه به شواهد تاریخی اهداف زیر مورد توجه قرار گرفته است:

کنترل امام

جدا کردن امام از مردم و شیعیان

کسب پایگاه مردمی

نیاز به پشتوانه ی محکم علمی و شخصیتی

اثبات خیرخواهی و رعایت مصالح عمومی مسلمانان

فرو نشاندن شورش های علویان

اثبات مشروعیت

تأیید گرفتن بر عملکرد و اقدامات حکومت

شکستن موقعیت اجتماعی امام

در فصل چهارم موضع گیری امام در برابر توطئه ی ولایت عهدی و برنامه هایی که امام برای ناکام کردن مأمون در راه رسیدن به اهدافش به کار بست بحث شده است برنامه های امام در چند بخش مطرح شده که عبارتند از:

افشاگری نسبت به تحمیلی بودن ولایت عهدی

سند ولایت عهدی بیانگر برنامه ی امام برای مقابله با توطئه مأمون

شروط پذیرش ولایت عهدی نقشه های مأمون را به هم زد

نماز عید و تفکیک صفوف

معاشرت اجتماعی امام بر هم زننده نقشه های مأمون

ص: ۱۵

گفتار اول: شرایط و علل بیعت برای ولایت عهدی

اشاره

مأمون می پنداشت پس از کشتن برادرش امین و رهایی از شر پیروانش، و پس از به ثمر رسیدن مبارزات تبلیغاتی علیه اینان، دیگر برایش حکومت هموار گردیده است و می تواند با خیالی آرام سر به بستر آسایش فرو نهد.

ولی این یک خیال خام بود، چه شرایطی برخلاف مصالح وی پیش آمد. ایرانیان پس از جنگ خونین امین و مأمون دست از تأیید عباسیان شستند.(۱) از گرد ایشان پراکنده شده به تأیید و مهر علویان روی بردند، چه می دانستند آنان هستند که دادگستری می کنند و بر وفق شریعت گام بر می دارند واقعه ی نیشابور و ماجرای دو نماز عید، دلایل روشنی بود بر این عاطفه و مهر و احساس.

یکی دیگر از علل روی گردانی ایرانیان از بنی عباس آن بود که به چهره ی حقیقی، خودپرستی، ظلم و جور و آزار آنان پی برده بودند و این ها تمام از حکومتی سر می زد که خود آن ها در راه ایجادش کوشیده بودند.

حتی اگر برخی هم بر تأیید حکومت مأمون استوار بودند، ولی او خود نمی توانست برای مدت طولانی به این گونه تأیید امیدوار باشد. زیرا پس از رفتاری که مردم از او درباره ی برادر و پیروانش دیده بودند، دیگر همه به راحتی می توانستند سیاست و زیرکی مأمون را درک کنند. به علاوه، پس از آن که دیده بودند او وعده های خویش را به فراموشی سپرده، دیگر دشوار می نمود که بتوانند به حرف های او دل خوش بدارند.

اعراب نیز به خلافت و حکمرانی مأمون تن در نمی دادند و

۱- امبراطوریه العرب، ترجمه و تعلیق خیری حماد، ص۶۴۹.

این به دو دلیل بود:

نخست آن که مادرش، مربی اش، متصدی امورش همه غیرعرب بودند، و خدا می داند که عرب ها از دست اینان چه کشیدند. دیگر منزلتی برایشان قایل نبودند.

مسعودی این طور می نویسد: «... منصور نخستین خلیفه ای بود که غیرعرب ها و خواجگان دربار خود را در کارهایش شرکت داد و امور مهم را به دستشان سپرد، و بر عرب ها ترجیحشان بخشید. آن گاه خلفای پس از وی نیز از او متابعت کردند، و در نتیجه سقوط کردند، به نابودی افتادند و ریاست خود را از کف باختند...»(۱)

ابن حزم درباره ی عباسیان چنین نگاشته: «... دولت ایشان یک دولت غیرعربی بود. در این دولت قدرتهای اجرایی عرب از میان رفت، پارسیان خراسان، بر اوضاع مسلط شدند. دستگاه خلیفه به صورت دربار کسری درآمد. اینان تنها کاری که نکردند این بود که مردم را به لعن یکی از اصحاب پیامبر دستور ندادند. در حکومت بنی عباس وحدت مسلمانان به پراکندگی مبدل شد...»(۲)

جاحظ نیز می گوید: «... حکومت بنی عباس، حکومتی عجمی و خراسانی بود. ولی بنی مروان حکومت تازی داشتند...»(۳)

این گفته ها و نظایرشان همه دلالت بر سقوط و استعباد عرب

۱- مروج الذهب(بیروت) ، ج۴، ص۲۲۳؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص۲۴ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۸۵؛ طبیعه الدعوه العباسیه، ص۲۷۹ به نقل از مقریزی در السلوک لمعذفه دول الملوک، ج۱، ص۱۴؛ مشاکله الناس لزمانهم، یعقوبی، ص۲۳.
۲- البیان المغرب (صادر) ، ص۷۱.
۳- البیان و التبیین، ج۳، ص۳۶۶.

در آن ایام دارند، و این خود از امور مسلم تاریخ است. محققان (از جمله احمد امین در جلد اول«ضحی الاسلام») درباره این مطلب بحث کاملی ایراد کرده اند که علاقه مندان به کتاب های مربوط مراجعه کنند.

پس دانستیم که سروری عرب به دست پارسیان از میان رفت و آنان که روزی صاحب همه گونه نفوذ و قدرت بودند، اکنون در چنگال دیگران زجر می کشیدند. از این رو دیگر طبیعی بود که اعراب نسبت به ایرانیان و هر که به نحوی با آنان در ارتباط باشد، کینه بورزند.

دلیل دوم بیزاری عرب از مأمون به خاطر سلوک ناپسند نیاکانش به ویژه پدرش رشید بود که با مردم، به طور کلی، و با اهل بیت(علیهم السلام) به شیوه ای خاص، بدرفتاری می کردند.

در این میان، علویان نیز از فرصت برخورد میان مأمون و برادرش به نفع خود بهره برداری کردند و به صف آرایی و افزودن فعالیت های خود پرداختند. حال شما خوب می توانید وضع دشوار مأمون را در نظر مجسم کنید، به ویژه آن که فهرستی از شورش های علویان را نیز که در گوشه و کنار کشور برخاسته بود، مورد توجه قرار دهید.

شورش های علویان و دیگران

ابوالسـرایا که روزی در میان حزب مأمون(۱) جای داشت، در کوفه سـر به شورش برداشت. لشکریانش با هر سپاهی که روبرو می شدند آن را تار و مار می کردند و به هر شهری که می رسیدند، آن جا را تسخیر می کردند.(۲)

می گویند، در نبرد ابوالسـرایا دویست هزار تن از یاران سلطان کشته شدند، در حالی که از روز قیام تا روز گردن زدنش بیش از ده ماه طول نکشید.(۳)

حتی در بصـره، که تجمع گاه عثمانیان بود(۴)، علویان مورد حمایت قرار گرفتنـد به طوری که زیدالنار(۵) قیام کرد و همراه با وی علی بن محمد و از پیش نیز علی منصور به شورش برخاسته بودند.

در مکه و نواحی حجاز، محمد بن جعفر ملقب به«دیباج» قیام

۱- در تاریخ طبری، ج ۱۰، ص۲۳۶ و تاریخ ابن خلدون، ج۳، ص۲۴۵ و الکامل ابن اثیر، ج۵، ص۱۷۹ (چاپ سوم) چنین آمده که مأمون به هرثمه گفت:«با اهل کوفه و علویان ساختی و آنقدر سـستی بخرج دادی تا ابوالسرایا بر ضد ما قیام کرد و آن همه فجایع به بار آورد، و او یکی از یاران تو بود» در این مقام، اتهام هرثمه به این مطالب بسیار مهم است.
۲- ضحی الاسلام، ج۳، ص۲۹۴؛ مقاتل الطالبین، ص۵۳۵.
۳- مقاتل الطالبین، ص ۵۵۰؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص۳۴۵.
۴- الصله بین التصوف و التشیع، ص۱۷۳.
۵- این نام بدان جهت انتخاب شده که زید خانه های عباسیان را در بصره به آتش کشید، و هر گاه شخصی را با جامه سیاه که شعار عباسـیان بود، به نزدش می آوردند، او را با جامه اش می سوزاند. طبری، ج ۱۱، ص۹۸۶ (لیدن)؛ الکامل، ابن اثیر، ج ۱۰، ص۳۴۶. در روایات چنین آمده که امام رضا (علیه السـلام) از اعمال برادرش زید اظهار بیزاری می نمود. شاید علت آن باشـد که گذشـته از ارتکاب اعمال خلاف دین که در جریان قیامش کرده بود، با زیدیه نیز همیاری می نمود. شاید عم دلیل بیزاری امام رضا (علیه السلام) آن بود که می خواست شر مأمون را از زید دور کند و در ضمن این اتهام را که او جریانات قیام وی را تدبیر می کند، از حریم خویشتن دفع نماید.

کرد که«امیرالمؤمنین»(۱)خوانده می شد.

در یمن: ابراهیم بن موسی بن جعفر شورش کرد.

در مدینه: محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسین، ابن علی بن ابیطالب قیام کرد.

در واسطا: که بخش عمده ی آن مایل به عثمانیه بود، قیام جعفر بن زید بن علی، و نیز حسین بن ابراهیم بن حسن بن علی، رخ داد.

در مدائن: محمد بن اسماعیل بن محمد قیام کرد.

خلاصه سرزمینی نبود که در آن یکی از علویان به ابتکار خود یا به تقاضای مردم، اقدام به شورش بر ضد عباسیان،نکرده باشد. بالاخره کار به جایی کشیده شد که اهالی بین النهرین و شام که به تفاهم با امویان و آل مروان شهرت داشتند، به محمد بن محمد علوی، همدم ابوالسرایا، گرویده ضمن نامه نوشتند که در انتظار پیکش نشسته اند تا فرمان او را ابلاغ کند.(۲)

اما شورش هایی که از سوی غیرعلویان برپا شد، آن ها نیز بسیار است. برخی از این شورش ها، مردم را به«خشنودی خاندان محمد» می خواندند، مانند قیام حسن هرش در سال ۱۸۹ هجری(۳)و نیز افرادی دیگر که جای ذکرشان در این کتاب نیست. اگر کسی مایل به مطالعه باشد باید به کتابهای تاریخی مراجعه

۱- در میان علویان بجز حضرت علی (علیه السلام) لقب«امیرالمؤمنین» را نداشت. این موضوع در مروج الذهب، ج۳، ص۴۳۹ آمده.

۲- مقاتل الطالبین، ص۵۳۴. در شرح قیامهای علویان به این کتاب ها مراجعه کنید: البدایه و النهایه، ج۱۰، ص۲۴۴ تا ۲۴۷؛ تاریخ یعقوبی، ج۳، ص۱۷۳ و ۱۷۴؛ مروج الذهب، ج، ص۴۳۹ و ۴۰؛ مقاتل الطالبین، طبری، ابن اثیر و کتاب های تاریخی دیگر. با مراجعه به این منابع معلوم می شود که شورشها در نخستین ایام مأمون همه جار را فراگرفته بود.

۳- البدایه و النهایه، ج۱۰، ص۲۴۴؛ طبری، ج۱۱، ص۹۷۵ (لیدن).

کند.

در ارزیابی شورش های ضدعباسی به این نکته پی می بریم که خطر جدی از سوی علویان بود که آنان را تهدید می کرد. زیرا این شورش ها در مناطق بسیار حساسی بر می خاست و رهبریشان نیز در دست افرادی بود که از استدلال قوی و شایستگی غیرقابل انکاری برخوردار بودند، و با عباسیان بدین لحاظ هرگز قابل مقایسه نبودند.

این که مردم رهبران این شورشها را تأیید می کردند و به سرعت، دعوتشان را پاسخ می گفتند خود دلیلی بود بر میزان درک طبقات مختلف ملت و نحوه برداشتشان از خلافت عباسیان و نیز بر شدت خشمشان که بر اثر استبداد حاکمان برانگیخته شده بود.

در این میان، مأمون بیش از هر کس دیگر می دانست که اگر امام رضا (علیه السلام) هم بخواهد از آن فرصت استفاده کند و به تحکیم موقعیت و نفوذ خویش بر ضد حکومت جاری، بپردازد. چه فاجعه ای در انتظارش است

باید بدانیم علویان و بخش مهمی از مردم، و بلکه عموم مسلمانان، قصد بیعت با مأمون را نداشتند. مانند اهل بغداد که جریان مخالفتشان با او مشهورتر از آن است که ذکر شود.

اما اهالی کوفه که همواره دوستداران علی و اولادش بودند با او هرگز بیعت نکردند و تا زمانی بر مخالفت خود باقی ماندند که برادر امام رضا (علیه السلام) عباس، نزدشان گسیل شد و به بیعتشان فراخواند. در این جا فقط برخی او را پاسخ گفتند، ولی بقیه او را چنین خطاب کردند: «اگر آمده ای ما را برای مأمون فرابخوانی و سپس برای برادرت، ما هرگز به این دعوت نیازی نداریم. و اگر

ما را به سوی برادرت، یا برخی از خاندان علی و یا حتی خودت فرا می خوانی، ترا اجابت خواهیم کرد»(۱)

مأمون پس از دست یابی به حکومت و قدرتی که آرزو می داشت، همواره این مشکل را احساس می کرد که نه فرزندان پدر، نه علویان و نه اعراب، هیچ کدام از او خشنود نیستند. حتی غیرعرب ها نیز از او سلب اطمینان کرده بودند.

از سوی دیگر، شورش های علویان، افزون بر دیگران، از هر سو آشکار گشته بود، بسیاری از طبقات مردم و بلکه عموم مسلمانان نیز از بیعت با وی خودداری می کردند... خلاصه، پس از همه ی این جریانات مأمون چگونه می توانست در برابر تندبادها ایستادگی کند و نظام حکومتی خود را رهایی بخشد؟

مأمون دریافته بود که برای رهایی از آن تهدیدهای روزافزون می بایست چند کار را انجام بدهد:

-فرونشاندن شورش های علویان

-گرفتن اعتراف از علویان مبنی بر این که حکومت عباسیان قانونی است.

-از بین بردن محبت و ستایش و احترامی که علویان از سوی مردم برخوردار بودند و پیوسته روزافزون بود. او می بایست این احساس عمیق را از نهاد مردم بر می کند و علویان را به طُرقی که شبهه و شک زیادی هم برنیانگیزد، در نظرشان بی آبرو می گرداند، تا دیگر نتوانند دست به کوچک ترین حرکتی بزنند، و از سوی مردم حمایت شوند.

۱- الکامل، ابن اثیر، ج۵، ص۱۹۰؛ تجارب الامم، ج۶، ص۴۳۹؛ تاریخ طبری، ج۱۱، ص۱۰۲۰ (لیدن)؛ تاریخ ابن خلدون، ج۳، ص۲۴۸.

-کسب اعتماد و مهر اعراب

- استمرار تأیید قانونی از سوی تمام ایرانیان به خصوص اهالی خراسان.

- راضی نگهداشتن عباسیان و هواخواهانش که با علویان دشمنی داشتند.

- تقویت حس اطمینان مردم نسبت به شخص مأمون، چه او بر اثر کشتن برادر، شهرت و اعتماد مردم را نسبت به خود سست کرده بود.

- و بالاخره ایجاد مصونیت برای خویشتن در برابر خطری که او را از سوی شخصیتی گرانقدر احساس می کرد، آری، مأمون از شخصیت بانفوذ حضرت امام رضا (علیه السلام) بسیار بیم داشت که می خواست خود را برای همیشه از این خطر در امان نگاه بدارد.

نیاز به اعتماد به نفس

مأمون بیش از هر کس می دانست که برای روبرو شدن با این مشکلات نمی توانست نه از عباسیان کمک بگیرد، چه همواره قتل برادرش را بر او عیب جویی می کردند، و نه از عرب ها که از او سلب اعتماد کرده بودند.

از همه مهم تر این که در میانشان شخص باکفایتی که قابل اعتماد باشد، باقی نمانده بود.

به هرحال، در آن زمان که مأمون در میان فرزندان پدر خود که عباسی بودند کسی را برای یاری نیافت، ناچار شد مشکلات خود را به کمک علویان و هواخواهان ایشان حل کند! علویانی که خود هسته اصلی مشکلات او را تشکیل داده، بر سر راه حکمرانیش پرتگاه ها گسترده بودند.کدام شیوه مفیدتر بود؟

برای مبارزه با مشکلات جای هیچ گونه زورگویی و شدت عمل نبود، چه مأمون از نتایج همین شیوه ها بود که با بن بست مواجه شده بود.

منطق و استدلال نیز مأمون را سودی نمی بخشید. زیرا علویان از این لحاظ به مراتب قویتر از او بودند. اگر منطق آن بود که میان امت اسلامی شایع کرده بودند که جانشینی پیامبر، خویشاوندانش را می سزد، پس علویان به خلافت سزاوارتر بودند.

اگر عباسیان می خواستند به داشتن لیاقت جهت رهبری به نفع خود استدلال کنند، باز علویان را از خود پیشتر می یافتند. زیرا کسی منکر شایستگی ذاتیشان برای سمت رهبری نبود.

اگر می خواستند به نصّ قرآن یا سنت استدلال کنند، باز کسی که جرأت این کار را به نفع خویشتن داشت، همان خاندان علی و امامان اهل بیت (علیهم السلام) بودند.

خلاصه هیچ یک از این شیوه ها به نظر مأمون کاری نیامد و مأمون همچنان در ورطه ی هولناک خود دست و پا می زد. پس او چه می بایست می کرد؟

نقشه مأمون

دیدیم چگونه مأمون در محاصره هشت مشکل بزرگ قرار گرفته بود. برای رهیدن از آن موقعیت دشوار و حفظ مقام خلافت برای خود و خانـدانش شیوه ی جدیـدی را که هرگز سابقه نـداشت، طرح ریزی کرد. گویـا برای یافتن چنین راه حلی مـدتها اندیشیده بود و نقشه ای که سرانجام یافت حکایت از رأی محکم و بینش عمیق او می کرد.

نقشه ی مأمون بسیار شگفت و هیجان انگیز بود، ولی با توجه به شرایط آن زمان گامی بود که خیلی طبیعی برداشته می شد، یعنی: گرفتن بیعت برای ولی عهـدی امام رضا (علیه السلام) که پس از مأمون به مقام خلافت برسد. بدین وسیله، مأمون او را امیر همه بنی هاشم – چه عباسیان و چه طالبیان قرار داد و خود نیز لباس سبز پوشید.

گفتار دوم: داستان ولایت عهدی

اشاره

نگرشی بر تاریخ

در کتاب های تاریخی چنین آمده است که مأمون نخست پیشنهاد خلافت به امام کرد، ولی امام به شدت از پذیرفتن آن خودداری نمود. مدت ها مأمون می کوشید که امام را به پذیرش این مقام قانع گرداند، ولی موفق نمی شد. می گویند این کوشش ها به مدت دو ماه در«مرو» ادامه یافت که امام همچنان از پذیرفتن پیشنهاد وی امتناع می ورزید.(۱)

مأمون به امام گفت: «... ای فرزند رسول خدا، من به فضیلت، علم، زهد، پارسایی و خداپرستیت پی بردم و دیدم که تو از من به خلافت سزاوارتری»

امام پاسخ داد: «با پارسایی در دنیا امید نجات از شر آن را دارم، با خویشتن داری از گناهان، امید دریافت بهره ها دارم، و با فروتنی در دنیا مقام عالی نزد خدا می طلبم...»

مأمون گفت: می خواهم خود را از خلافت معزول کنم و آن را به تو واگذارم و خود نیز با تو بیعت کنم؟!

امام پاسخ داد: اگر این خلافت از آن توست، پس تو حق نداری این جامه ی خدایی را از تن خود به در آورده بر قامت شخص دیگری بپوشانی، و اگر خلافت از آن تو نیست، پس چگونه چیزی را که مال تو نیست، به من می بخشایی؟»(۲)

۱- عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج۲، ص۱۴۹؛ بحار، ج۴۹، ص۱۳۴؛ ینابیع الموده و سایر کتابها.

۲- عبارت تاریخ الشیعه، ص۵۱ و ۵۲ اینست: «اگر خلافت حقی است که برای تو از سوی خدا شناخته شده، پس نمی توانی آن را از خود جدا سازی و به دیگری واگذاری. و اگر چنین حقی برایت نیست، پس چگونه چیزی را که نداری به من می بخشانی...»

با این همه مأمون گفت: تو ناگزیر از پذیرفتن آنی!!

امام پاسخ داد: هرگز این کار را با طیب خاطر نخواهم کرد...

روزها و روزها مأمون در متقاعد ساختن امام کوشید و پیوسته فضل و حسن را به نزدش فرستاد و بالاخره هم مأیوس شد از این که امام خلافت را از وی بپذیرد.

روزی ذوالریاستین، وزیر مأمون، در برابر مردم ایستاد و گفت: شگفتا! چه امر شگفت انگیزی می بینم! می بینم که امیرالمؤمنین مأمون خلافت را به رضا تفویض می کند، ولی او نمی پذیرد... من هرگز خلافت را این گونه ضایع شده نیافتم»(۱)

اکنون این سوال مطرح می شود: آیا مأمون مقام خلافت را به طور جدی به امام عرضه می داشت؟

حقیقت آن است که تمام قراین و شواهد دلالت بر جدی نبودن پیشنهاد دارد. زیرا مردی که برای رسیدن به خلافت دست به قتل برادر خویش می زند و حتی کمر به قتل وزرا و فرماندهان خود و دیگران و برای نیل به این مقام، شهرهای بسیاری را به ویرانی می کشاند نمی تواند به سادگی دست از خلافت بردارد و با اصرار و خواهش آن را به کسی واگذارد که نه در خویشاوندی مانند برادر به او نزدیک است، و نه در جلب اطمینان به پای وزرا و فرماندهانش می رسد.

آیا می توان پذیرفت که تمام فعالیت های مأمون از جمله

۱- مراجعه کنید به: روضه الواعظین، ج۱، ص۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹؛ اعلام الوری، ص۳۲۰؛ علل الشرایع، ج۱، ص۲۳۶؛ ینابیع الموده، ص۳۸۴؛ امالی صدوق، ص۴۲ و ۴۳؛ الارشاد، ص۳۱۰؛ کشف الغمه، ج۳، ص۶۵ و ۶۶ و ۸۷؛ عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۱۴۹ و ۱۴۰؛ المناقب، ج۴، ص۳۶۳؛ الکافی، ج۱، ص۴۸۹؛ بحار، ج۴۹، ص ۱۲۹ و ۱۳۴و ۱۳۶؛ معادن الحکمه، و تاریخ الشیعه و مثیر الاحزان، ص۲۶۱؛ شرح میمیه ابی فراس، ص۱۶۴ و ۱۶۵؛ غایه الاختصار، ص۶۸.

قتل برادر، همه به خاطر مصالح امت صورت می گرفت و او می خواست که راه خلافت را برای امام رضا (علیه السلام) باز کند؟!

چگونه می توان بین تهدیدهای اونسبت به امام و جدی بودن پیشنهاد مزبور، رابطه معقولی برقرار کرد؟

اگر او توانسته بود با تهدید مقام ولی عهدی را به امام بقبولاند پس چرا در قبولاندن خلافت، همین زور و اجبار را به کار نگرفت؟

پس از امتناع امام، دلیل اصرار مأمون چه بود، و چرا امام را به حال خود رها نکرد، و چرا باز هم آن همه زورگویی و اعمال قدرت را در پیش گرفت.

اگر مأمون به راستی می خواست امام را بر مسند خلافت مسلمانان بنشاند، پس چرا تأکید می کرد که برای رفتن به بارگاهش، از راه کوفه و قم نرود؟ او به خوبی می دانست که در این دو شهر مردم آمادگی داشتند که شیفته ی امام گردند.

باز اگر مأمون راست می گفت پس چرا دوبار جلوی امام را در مسیر رفتن به نماز عید گرفت؟ آری، او می ترسید که اگر امام به نماز بایستد، پایه های خلافتش به تزلزل افتد.

همچنین، اگر او امام را حجت خدا بر خلق می دانست و به قول خودش او را داناترین فرد روی زمین باور داشت، پس چرا می خواست نظری بر وی تحمیل کند که او آن را به صلاح نمی دید، و چرا بالاخره امام را آن همه تهدید می کرد؟

و به راستی آن رفتار خشن و بی رحمانه ای که مأمون پیش از بیعت و بعد از آن، با امام و علویان در پیش گرفته بود، چگونه قابل توجیه است؟

مأمون هرگز خود را آماده ی پاسخ به این سؤال ها نکرد و در توجیه اقدام خویش منطق استواری برنگزید. او گاهی می گفت که

می خواهد پاداش علی بن ابیطالب را در حق اولادش منظور بدارد.(۱)

گاهی می گفت انگیزه اش اطاعت از فرمان خدا و طلب خشنودی اوست که با توجه به علم و فضل و تقوای امام رضا (علیه السلام) می خواهد مصالح امّت اسلامی را تأمین کند.(۲)

و زمانی هم می گفت که او نذر کرده در صورت پیروزی بر برادر مخلوعش امین، ولی عهدی را به شایسته ترین فرد از خاندان ابی طالب بسپارد.(۳)

این توجیه های خام دلایل عدم توجه مأمون، به پیش بینی های لازم جهت پاسخگویی به سوال های انتقاد آمیز است. و از این روست که آن ها را در تناقض و ناهماهنگی می یابیم. هر چند کتاب های تاریخی به سؤالی که ما عنوان کردیم نپرداخته اند، ولی ما شواهد بسیاری یافته ایم بر این مطلب که مردم نسبت به آن چه که در دل مأمون می گذشت، بسیار شک روا می داشتند. از باب مثال، «صولی» و «قفطیو» ودیگران داستان«عبدالله بن ابی سهل نوبختی» ستاره شناس را چنین نقل کرده اند که وی برای آزمایش مأمون اظهار داشت که زمان انتخاب شده برای بستن بیعت ولی عهدی، از نظر ستاره شناسی، مناسب نمی باشد. اما مأمون که اصرار داشت بیعت حتماً باید در همان زمان بسته شود برای هرگونه تأخیر یا تغییری در وقت، وی را به قتل تهدید کرد.(۴)

۱- الآداب السلطانیه، الفخری، ص۲۱۹؛ بحار، ج۴۹، ص۳۱۲؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص۳۰۸؛ التذکره، ابن جوزی، ص۳۵۶؛ از شذرات الذهب ابن عماد نیز نقل شده است.

۲- این مو۱وع را در سند ولی عهدی تصریح نموده است.

۳- الفصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ص۲۴۱؛ مقاتل الطالبین، ص۵۳۶؛ اعلام الوری، ص۳۲۰؛ بحار، ج۴۹، ص ۱۴۳ و ۱۴۵؛ اعیان الشیعه، ج۴، بخش ۲، ص۱۱۲؛ عیون اخبار الرضا(علیه السلام) و ارشاد مفید و دیگر کتاب ها.

۴- تاریخ الحکاء، ص۲۲۲ و ۲۲۳؛ فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، ص۱۴۲؛ اعیان الشیعه، ج۴، بخش۲، ص۱۱۴؛ بحار، ج۴۹، ص ۱۳۲ و ۱۳۳؛ عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج۲، ص۱۴۷ و ۱۴۸ و دیگر منابع.

آشنایی امام نسبت به هدف های مأمون

چنان که گذشت امام به جای موضع سازشگرانه یا موافق در برابر پیشنهاد خلافت، خیلی سرسختانه مقاومت کرد.

چرا که به خوبی دریافته بود که در برابر یک بازی خطرناکی قرار گرفته که در بطن خود مشکلات و خطرهای بسیاری را هم برای ایشان، و هم برای علویان و هم برای سراسر امت اسلامی، می پرورد.

امام به خوبی می دانست که قصد مأمون ارزیابی نیت درونی اوست یعنی می خواست بداند آیا امام براستی شوق خلافت در سر می پروراند، که اگر این گونه است هر چه زودتر به زندگی اش خاتمه دهد. آری، این سرنوشت افراد بسیاری پیش ازین بود، مانند محمد بن محمد بن یحیی بن زید(همراه ابوالسرایا)، محمد بن جعفر، طاهر بن حسین، و دیگران و دیگران.

ازین گذشته، مأمون با دادن پیشنهاد خلافت قصد داشت زمینه را برای پذیرفتن مقام ولی عهدی از سوی امام فراهم آورد. امری که هدف ها و آرزوهای وی را بر می آورد قبول ولی عهدی از سوی امام بود نه خلافت.

پس به این نتیجه می رسیم که مأمون هرگز در پیشنهاد مقام خلافت جدی نبود.

پیشنهاد ولایت عهدی

پس از آن که امام تراژدی پیشنهاد خلافت را با توجه به جدی نبودن آن از سوی مأمون، پشت سر نهاد، خود را برابر صحنه بازی دیگری یافت. و مأمون با وجود امتناع امام هرگز از پای ننشت و این بار ولی عهدی خویش را به وی پیشنهاد کرد. در این جا نیز امام می دانست که منظور تأمین هدفهای شخصی مأمون است، لذا دوباره امتناع ورزید، ولی اصرار و تهدیدهای مأمون چندان اوج گرفت که امام به ناچار با پیشنهادش موافقت کرد.

دلایل امام برای پذیرفتن ولی عهدی

هنگامی امام رضا (علیه السلام) ولی عهدی مأمون را پذیرفت که به این حقیقت واقف بود که بهای امتناع از پذیرفتن ولایت عهدی تنها جان خودش نمی باشد، بلکه علویان و دوستدارانشان همه در معرض خطر واقع می شوند. در حالی که اگر بر امام جایز بود که در آن شرایط، جان خویشتن را به خطر بیفکند، ولی در مورد دوستداران و شیعیان خود و یا سایر علویان هرگز به صلاح نمی دید که جان آنان را نیز به مخاطره بیندازد.

افزون بر این، بر امام لازم بود که جان خویشتن و شیعیان و پیروانش را از گزندها برهاند. زیرا امت اسلامی بسیار به وجود آنان و آگاهی بخشیدنشان نیاز داشت. اینان باید باقی می ماندند تا برای مردم چراغ راه و رهبر و مقتدا در حل مشکلات و هجوم شبهه ها باشند.

آری، مردم به وجود امام و دست پروردگان وی نیاز بسیار داشتند، چه در آن زمان موج فکری و فرهنگی بیگانه بر همه جا چیره شده بود و با خود ارمغان کفر و الحاد در قالب بحث های فلسفی و تردید نسبت به مبادی خداشناسی، می آورد. بر امام لازم بود که بر جای بماند و مسؤولیت خویش را در نجات امت به انجام برساند. و دیدیم که امام نیز با وجود کوتاه بودن دوران زندگیش پس از ولی عهدی چگونه عملاً وارد این کارزار شد.

حال اگر او با ردّ قاطع و همیشگی ولی عهدی، هم خود و هم پیروانش را به دست نابودی می سپرد این فداکاری کوچک ترین تاثیری در راه تلاش برای این هدف مهم نداشت.

علاوه بر این، نیل به مقام ولی عهدی یک اعتراف ضمنی از

سوی عباسیان به شمار می رفت دایر بر این مطلب که علویان نیز در حکومت سهم شایسته ای داشتند.

از دلایل دیگر قبول ولی عهدی از سوی امام آن بود که اهل بیت را مردم در صحنه سیاست حاضر بیابند و به دست فراموشیشان نسپارند، و نیز گمان نکنند که آنان همان گونه که شایع شده بود، فقط علما و فقهایی هستند که در عمل هرگز به کار ملت نمی آیند. شاید امام نیزدرپاسخ به ابن عرفه به این نکته اشاره کرده هنگامی که از وی پرسید:

ای فرزند رسول خدا، به چه انگیزه ای وارد ماجرای ولی عهدی شدی؟

امام پاسخ داد:

به همان انگیزه ای که جدم علی (علیه السلام) را وادار به ورود در شورا نمود.(۱)

گذشته از همه این ها، امام در ایام ولی عهدی خویش چهره ی واقعی مأمون را به همه شناساند و با افشا ساختن نیت و هدف های وی در کارهایی که انجام می داد، هر گونه شبهه و تردیدی را از نظر مردم برداشت.

آیا امام رغبتی به این کار داشت؟

این ها که گفتیم هرگز دلیلی بر میل باطنی امام برای پذیرفتن ولی عهدی نمی باشد. بلکه همان گونه که حوادث بعدی اثبات کرد، او می دانست که هرگز از دسیسه های مأمون و دار و دسته اش در امان نخواهد بود و گذشته از جانش، مقامش نیز تا مرگ مأمون پایدار نخواهد ماند. امام به خوبی درک می کرد که مأمون به هر وسیله ای که شده در مقام نابودی وی جسمی یا معنوی برخواهد آمد.

۱- مراجعه شود به: مناقب آل ابی طالب، ج۴، ص۳۶۴؛ معادن الحکمه، ص۱۹۲؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج۲، ص۱۴۰؛ بحار، ج۴۹، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

برخی از دلایل ناخشنودی امام (علیه السلام)

متونی که در این باره به دست ما رسیده آن قدر زیاد است که به حد تواتر رسیده. ابوالفرج می نویسد: «... مأمون، فضل و حسن، فرزندان سهل، را نزد علی بن موسی (علیه السلام) روانه کرد. ایشان به وی مقام ولی عهدی را پیشنهاد کردند، ولی او نپذیرفت، آنان پیوسته پیشنهاد خود را تکرار کردند و امام همچنان از پذیرفتنش خودداری می کرد، تا یکی از آن دو نفر زبان به تهدید گشود، دیگری نیز گفت، به خدا سوگند که مأمون مرا دستور داده تا گردنت را بزنم اگر با خواست او مخالفت کنی»(۱)

برخی دیگر چنین آورده اند که مأمون به امام (علیه السلام) گفت: ای فرزند رسول خدا، این که از پدران خود داستان مسموم شدن خود را روایت می کنی، آیا می خواهی با این بهانه جان خود را از تن در دادن به این کار آسوده سازی و می خواهی که مردم ترا زاهد در دنیا بشناسند؟

امام رضا (علیه السلام) پاسخ داد: به خدا سوگند، از روزی که او مرا آفریده است هرگز دروغ نگفته ام، و نه به خاطر دنیا زهد در دنیا را پیشه کرده ام، و در ضمن می دانم که منظور تو چیست و تو به راستی چه از من می خواهی.

چه می خواهم؟

آیا اگر راست بگویم در امانم؟

بلی در امان هستی.

تو می خواهی که مردم بگویند، علی بن موسی از دنیا

۱- مقاتل الطالبین، ص ۵۶۲ و ۵۶۳

روگردان نیست، اما این دنیاست که بر او اقبال نکرده. آیا نمی بینید که چگونه به طمع خلافت، ولی عهدی را پذیرفته.

در این جا مأمون برآشفت و به او گفت: تو همیشه به گونه ی ناخشنودی با من برخورد می کنی، در حالی که ترا از سطوت خود ایمنی بخشیدم. به خدا سوگند، اگر ولی عهدی راقبول کنی که هیچ، و گرنه مجبورت خواهم کرد که آن را بپذیری. اگر باز همچنان امتناع بورزی، گردنت را خواهم زد.(۱)

امام رضا (علیه السلام) در پاسخ ریّان که علت نپذیرفتن ولی عهدی را پرسیده بود، فرمودند:

«... خدا می داند که چقدر از این کار بدم می آید. ولی چون مرا مجبور کردند که از میان کشته شدن یا پذیرفتن ولی عهدی یکی را برگزینم، من ترجیح دادم که آن را بپذیرم ... در واقع این ضرورت بود که مرا به پذیرفتن آن کشاند و من تحت فشار و اکراه بودم...»(۲)

امام(علیه السلام) حتی در پشت نویس پیمان ولی عهدی این نارضایتی خود و به سامان نرسیدن ولی عهدی خویش را برملا کرده بود.(۳)

---

۱ - ۲- در این باره مراجعه شود به: مناقب آل ابی طالب، ج۴، ص۳۶۳؛ امالی صدوق، ص۴۳؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج۲، ص ۱۴۰؛ علل الشرایع، ج۱، ص۲۳۸؛ مثیر الاحزان،ص۲۶۱ و ۲۶۲؛ روضه الواعظین، ج۱، ص۲۶۸؛ بحار، ج۴۹، ص۱۲۹ و سایر کتاب ها.

۲ - ۱- علل الشرایع، ج۱، ص۲۳۹؛ روضه الواعظین، ج۱، ص۲۶۸؛ امالی صدوق،ص۷۲؛ بحار، ج۴۹،ص۱۳۰؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج۲،ص۱۳۹.

۳- در موضوع اجبار امام (علیه السلام) به امضای سند ولی عهدی به این منابع رجوع کنید: ینابیع الموده، ص۳۸۴؛ مثیر الاحزان، ص۲۶۲،۲۶۱ و ۲۶۳؛ کشف الغمه، ج۳، ص۶۵؛ امالی صدوق، ص۶۸ و ۷۲؛ بحار،ج۴۹، ص۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳؛ علل الشرایع، ج۱، ص۲۳۷ و ۲۳۸؛ ارشاد مفید، ص۱۹۱؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)،

فصل سوم: اهداف مأمون از بیعت برای ولی عهدی

اشاره

قصد مأمون از گرفتن بیعت برای ولی عهدی امام رضا (علیه السلام) تأمین هدف هایی بود که به اجمال بیان می گردد:

کنترل امام

احساس ایمنی از خطری که همواره آن را از سوی امام رضا (علیه السلام) احساس می کرد. شخصیتی نادر که نوشته های علمیش در شرق و غرب نفوذ فراوان داشت و نزد خاص و عام به اعتراف مأمون از همه محبوبتر بود. در صورت ولی عهدی، او دیگر نمی توانست مردم را به شورش یا هرگونه حرکت دیگری برضد حکومت، دعوت کند.

شخصیت امام باید تحت کنترل دقیق وی قرار گیرد، و هم از داخل و هم از خارج این کنترل بر او اعمال گردد، تا آن که کم کم راه برای نابود ساختن وی به شیوه های مخصوصی هموار شود. به عنوان مثال یکی از انگیزه های مأمون در تزویج دخترش این بود که در زندگی شخصی امام مراقبی را بگمارد که هم مورد اطمینان او باشد و هم جلب اعتماد بنماید.

افزون بر این، چشم های دیگری نیز از سوی مأمون برای مراقبت امام رضا (علیه السلام) گماشته شده بودند که تمام حرکات و اعمال وی را گزارش می کردند. یکی از آن ها «هشام بن ابراهیم راشدی» بود که از نزدیکان امام به شمار رفته، کارهایش همه به دست وی انجام می گرفت. هنگامی که امام را به مرو آوردند، هشام با ذوالریاستین و مأمون ارتباط برقرار کرد و موقعیت ویژه خود را به آنان عرضه کرد. مأمون نیز او را به عنوان دربان امام قرار داد. از آن پس تنها کسی می توانست امام را ملاقات کند که هشام می خواست. در نتیجه، دوستان امام کمتر به او دسترسی پیدا می کردند ...»(۱)

۱- بحار، ج۴۹، ص۱۳۹؛ مسند الامام الرضا(علیه السلام)، ج۱، ص۷۷ و ۷۸؛ عیون اخبار الرضا،(علیه السلام) ج۲، ص۱۵۳.

جدا کردن امام از مردم و شیعیان

مأمون می خواست امام چنان به او نزدیکی پیدا کند که به راحتی بتواند او را از زندگی اجتماعی محروم ساخته، مردم را از امام دور بگرداند. تا آنان تحت تأٍثیر شخصیت امام، علم، حکمت و درایت ایشان قرار نگیرند.

از این مهم تر آن که مأمون می خواست امام را از شیعیان و دوستانش نیز جدا سازد تا با قطع رابطه شان به پراکندگی افتند و دیگر نتوانند دستورهای امام را دریافت کنند.

کسب پایگاه مردمی

همزمان با آن که مأمون می خواست خود را در پناه وجود امام(علیه السلام) از خشم و انتقام مردم علیه بنی عباس مصون بدارد، همچنین می خواست از احساسات مردم نسبت به اهل بیت(علیهم السلام) که پس از برافروختن شعله جنگ بین او و برادرش پیوسته رو به تزاید بود نیز به نفع خویشتن و در راه مصالح حکومت عباسی، بهره برداری کند.

به دیگر سخن، مأمون از این بازی می خواست پایگاهی نیرومند و گسترده و ملی برای خود کسب کند. او چنین می پنداشت که به همان اندازه که شخصیت امام(علیه السلام) از تأیید و نفوذ و نیرومندی برخوردار است، حکومت وی نیز می توانست با اتصال به او در میان مردم جا باز کند.

دکتر شیبی می نویسد: «امام رضا (علیه السلام) پس از ولی عهد شدن دیگر تنها پیشوای شیعیان نبود، بلکه اهل سنت، زیدیه و دیگر فرقه های متخاصم شیعه، همه بر امامت و رهبری وی اتفاق کردند»(۱)

۱- الصله بین التصوف و التشیّع، ص۲۵۶.

نیاز به پشتوانه محکم علمی و شخصیتی

نظام حکومتی در آن ایام نیاز به شخصیتی داشت که عموم مردم را با خشنودی به سوی خود جلب کند. در برابر آن افراد کم لیاقت و چاپلوسی که بر سر خوان حکومت عباسی فقط به منظور طلب شهرت و طمع مال گرد آمده بودند و حال و مالشان بر همگان روشن بود، وجود چنان شخصیتی عظیم یک نیاز مبرم بود. به ویژه آن که به لحاظ منطق در برابر هجوم علمای سایر ادیان با شکست مواجه می شدند.به همین جهت، متفکران سایر ادیان بر فعالیت خود بسی افزوده بودند.

بنابراین، حکومت در آن ایام به دانشمندان لایق و آزاداندیش نیاز داشت نه به یک مشت آدم چاپلوس و خشک و تهی مغز. لذا می بینیم که مأمون اصحاب حدیث متحجّر را از خود می راند، و بر عکس، معتزلیانی چون«بشر مریسی» و «ابوالهذیل علاف» را به خویشتن جذب می کرد. با این همه، تنها شخصیت علمی که در برتری علمیش توأم با تقوا و فضیلت، کسی تردید نداشت امام رضا (علیه السلام) بود. این را خود مأمون نیز اعتراف کرده بود. بنابراین، حکومت به وی بیش از هر شخصیت دیگری احساس نیاز می کرد.

با توجه به اوضاع پرآشوب آن زمان سردمداران حکومت تلاش می کردند که ذهن مردم را به طرقی از حقیقت آن چه که در متن جامعه می گذرد، منصرف گردانند. تا بدین وسیله و با توجه به رویدادها و مباحث مهم علمی مشکلات حکومت و ملّت کمتر احساس شود.

اثبات خیرخواهی و رعایت مصالح عمومی مسلمانان

برای مأمون طبیعی بود که مدعی شود چنان که در سند ولایت عهدی مدعی شد هدف از تمام کارها و اقداماتش چیزی غیر از خیر امت و مصالح مسلمانان نبوده است. حتی در کشتن برادرش نمی خواست فقط به ریاست و حکومت دست یابد، بلکه بیشتر هدفش تأمین مصالح عمومی مسلمانان بوده است. دلیل بر این ادعا آن است که چون خیر ملت را در جدا ساختن خلافت از عباسیان و تسلیم آن به بزرگترین دشمن این خاندان یافت، هرگز درنگ نکرد و با طیب خاطر، به گفته ی خویش، این عمل را انجام داد. بدین وسیله، مأمون کفاره ی گناه زشت خود را که قتل برادر بود و بر عباسیان هم بسیار گران تمام می شد، پرداخت.

با این عمل رابطه ی امت را با خلافت استوار کرده اعتمادشان را در این راه جلب نمود، بگونه ای که دل و دیده ی مردم متوجه آن گردید. مردم بدین امر دل بسته بودند که دستگاه خلافت از آن پس با آنان و در خدمتشان خواهد بود.

در نتیجه، مأمون با این شگرد توانسته بود برای هر اقدامی حمایت مردم را جلب کند هر چند که آن اقدام نامأنوس و یا نامعقول جلوه نماید.

به هرحال، از آن چه که گفتیم دو نتیجه گرفته می شود:

نخست: پس از این اقدامات از سوی مأمون، دیگر منطقی نبود که اعراب به دلیل رفتار پدر یا برادر و یا سایر پیشینیانش باز هم از دست او عصبانی باشند. چون هر کس در گرو عملی است که

خود انجام می دهد نه دیگری.

چگونه بر اعراب روا بود که مأمون را مورد خشم خود قرار دهند و حال آن که خلافت را به آنان یعنی به ریشه دارترین خانواده در میانشان برگرداند، و عملاً نشان داد که جز صلاح و نیکی برای عرب و غیرعرب نمی خواهد.

از این رو، دیگر جای شگفتی نبود اگر اعراب بیعت با امام رضا (علیه السلام) را با روحی سرشار از خشنودی پذیرفتند.

دوم: مأمون با این عمل یاری ایرانیان، به ویژه اهالی خراسان و کسانی که شیعه علویان بودند، را تضمین کرد چون او بزرگ ترین آرزوی آن ها را عملی ساخته و ثابت کرده بود نسبت به شخصی که محبوب ترین انسان ها نزد ایشان است، مهر می ورزد و این که در نظر او فرقی میان عرب و عجم یا عباسی و غیرعباسی وجود ندارد. او فقط به مصالح امت می اندیشد و بس.

فرونشاندن شورش های علویان

مـأمون می خواست بـا انتخاب امام رضا (علیه السـلام) به ولی عهـدی خویش، شـعله شورش های پی در پی علویان را که تمام ایالات و شـهرها را فراگرفته بود، فرو نشانـد. به راستی همین گونه هم شـد، چون پس از انجام بیعت تقریباً دیگر هیـچ قیامی صورت نگرفت، مگر قیـام عبـدالرحمن بن احمـد در یمن، و البته انگیزه ی آن ظلم والیان آن منطقه بود که به مجرد دادن قول رسیدگی به خواسته هایش، او نیز بر سر جای خود نشست.

در این جا چند نکته را هم باید افزود:

الف: موفقیت مأمون تنها در فرونشاندن این شورش ها نبود، بلکه اعتمادبسـیاری از رهبران و هواخواهانشان را نیز به سوی خود جلب کرد.

به علاوه، بسـیاری از رهبران و پیروانشان با مأمون بیعت هم کردند. بسیاری از مسلمانان که تا آن زمان مخالف او بودند، از در اطاعت درآمدند. این خود بدون تردید یکی از بزرگ ترین آرزوهای مأمون بود.

ب: بیشتر قیـام هـایی که بر ضـد مـأمون صورت می گرفت، از سوی اولاد حسن بود، به ویژه آنانی که آیین زیـدیه را پـذیرفته بودند. لذا او می خواست که در برابر ایشان ایستادگی کند و برای همیشه خود و آیینشان را به نابودی کشاند.

در آن زمـان، مـذهب زیـدیه بسـیار رواج پیـدا کرده بود و هر روز نیز دامنه اش گسـترده تر می شـد. شورشـگران زیـدی نفوذ فراوانی در میان مردم داشتند، به طوری که حتی مهدی یک نفر زیدی

را به نام یعقوب بن داود، به وزارت خود گماشته و تمام امور خلافتش را به دست وی داده بود.(۱)

مورخان این مطلب را به صراحت نوشته اند که اصحاب حدیث همگی همراه با ابراهیم بن عبدالله بن حسن قیام کرده و یا فتوا به همیاریش در این قیام داده بودند.(۲)

به هرحال، چیزی که برای مأمون مهم بود تار و مار کردن زیدیه و در هم شکستن شوکت و ارجشان، از طریق اخذ بیعت با امام رضا (علیه السلام) بود. او حتی با دادن لقب«رضا» به امام قصد خلع شعار از آنان را کرده بود که پیوسته از آغاز دعوت و قیام خویش فریاد بر می آورند و می گفتند: «رضا و خشنودی خاندان محمد»(۳). در برابر این شعار، مأمون به امام لقب رضا را داد تا به همه بفهمانند که اکنون رضای خاندان محمد به دست وی تحقق یافته و از این پس هرگونه دعوتی در این زمینه خالی از محتواست. بدین وسیله بود که مأمون ضربه بزرگی به زیدیه فرود آورد.

۱- البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص۱۴۷.
۲- مقاتل الطالبین، ص ۳۷۷ و صفحات دیگر آن و نیز سایر کتابها. برخی از محققان، برآنند که فقط اهل حدیث کوفه در این قیام شرکت کردند، ولی ظاهراً آن است که مراد همه اهل حدیث بطور اطلاق باشد. این را مقاتل الطالبین هم تأیید می کند.
۳- الآداب السلطانیه، فخری، ص۲۱۷؛ ضحی الاسلام، ج۳، ص۲۹۴؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰ ، ص۲۴۷؛ طبری، ابن اثیر، قلقشندی، ابوالفرج، مفید و هر مورخی که ماجرای ولی عهدی را در کتاب خود آورده. البته در این باره متون دیگری هم یافت می شود که علت تسمیه رضا را به این دلیل دانسته است که دوست و دشمن به شخصیت وی احترام می گذاشتند.

اثبات مشروعیت

پـذیرفتن ولی عهـدی از سوی امام رضا (علیه السـلام) پیروزی دیگری هم برای مأمون به ارمغان آورد. آن این که بدین وسـیله توانست از سوی علویـان اعـتراف بگیرد که حکومت عباسـیان از مشـروعیت برخوردار است. این موضوع را مـأمون نیز خود به صراحت گفته بود: «ما او را ولیعهد خود قرار دادیم تا ملك و خلافت را برای ما اعتراف کند...»

جنبه خفی این اعتراف آن بود که امام رضا (علیه السـلام) با پـذیرفتن این مقام اقرار می کرد که خلافت هرگز به تنهایی برای او و علویـان نیست. بنـابراین، مـأمون دیگر خوب می دانست چگونه بـا همـان سـلاحی که علویـان در دست داشـتند، بـا آن ها مبارزه کند. از آن پس دیگر دشوار بود که کسـی دعوت به یک شورش را علیه حکومتی که این گونه به مشروعیتش اعتراف شده بود، اجابت کنند.

علاوه بر این مـأمون می خواست از این اعـتراف منحصـر بودن حکومت برای عباسـیان را نتیجه بگیرد و این که علویـان هرگز بهره ای از خلافت ندارنـد و ولی عهدی امام رضا (علیه السـلام) فقط جنبه لطف و گشاده دستی داشـته و به انگیزه ایجاد پیوند میان خاندان عباسـی و علوی صورت گرفته است تا زنگار کدورت ها از دل مردم به خاطر آن چه که از سوی رشیدو اسلافش بر سرایشان آمده بود، زدوده شود.

تأیید گرفتن بر عملکرد و اقدامات حکومت

مأمون، به گمان خود، از امام رضا (علیه السلام) قانونی بودن اقدامات خود را در مدت ولایت عهدی، به طور ضمنی گرفت،و همان تصویری را که خود می خواست از حکومت و حاکم در برابر دیدگان مردم قرار داد.

سکوت امام در برابر اعمال هیأت حاکمه در ایام ولایت عهدی، به عنوان رضایت و تأیید وی تلقی می شد. در آن صورت، مردم به راحتی می توانستند ماهیت حکومت خود امام یا هر علوی دیگری که ممکن بود روزی بر سر کار آید، پیش خود مجسم کنند. حال اگر قرار است که شکل و محتوا و اساس یکی باشد و فقط در نام و عنوان اختلافی رخ دهد، مردم چرا خود را به زحمت بیندازند دنبال چیزی که وجود خارجی ندارد، یعنی حکومت برتر و حکمرانانی دادگستر تر، بگردند.

شکستن موقعیت اجتماعی امام(علیه السلام)

پس از دستیابی به تمام هدف هایی که مأمون از ولی عهدی امام رضا (علیه السلام) منظور کرده بود، نوبت به اجرای بخش دوم برنامه جهنمی اش فرا رسید. و آن نابودی شخصیت وقداست اجتماعی امام بود . او باید این کار را انجام می داد تا برای همیشه از منشأ خطر و تهدید علیه حکومتش، رهایی یابد.

مأمون تصمیم گرفت که نظر مردم را از علویان برگرداند و حس اعتماد و مهرشان را از آنان بزداید، ولی البته به گونه ای که احساساتشان را هم جریحه دار نکند.

اجرای این هدف از آن جا شروع شد که مأمون کوشید تا موقعیت اجتماعی امام رضا (علیه السلام) را متزلزل سازد. این موضوع را مأمون نزد حمید بن مهران و گروهی از عباسیان به صراحت بازگو کرد.

مأمون گمان می کرد که اگر امام رضا (علیه السلام) را ولی عهد خویش گرداند، همین رویداد به تنهایی کافی خواهد بود تا موقعیت اجتماعی امام در هم بشکند و ارجش پیش مردم فرو بیفتد. زیرا مردم هر چند به زبان نگویند، ولی عملاً این بینش را پیدا می کنند که امام با پذیرفتن مقام ولی عهدی ثابت کرده که اهل دنیاست. مأمون می پنداشت که اگر ولی عهدی را به امام بقبولاند، به شهرت امام لطمه وارد می کند و حس اطمینان مردم را نسبت به وی جریحه دار می سازد، چه تفاوت سنی میان آن دو نیز بسیار بود، یعنی امام بیست و دو سال از مأمون بزرگتر بود و چون قبول ولایت عهدی در چنان سنی غیرطبیعی می نمود، لذا مردم این امر

را حمل بر دنیاپرستی امام رضا (علیه السلام) می کردند.

امام رضا (علیه السلام) نیز خود این نقشه مأمون را دریافته بود که در جایی می گفت: «... می خواهد مردم بگویند: علی بن موسی از دنیا رو گردان نیست... مگر نمی بینید چگونه به طمع خلافت، ولایت عهدی را پذیرفته است؟!...».

فصل چهارم: موضع گیری امام(علیه السلام) در برابر توطئه ی ولایت عهدی

اشاره

روشن شـد که مأمون از بازیی که در پیش گرفته بود، هـدفی جز تفوّق بر مشـکلات خویش نـداشت. او می خواست پایه های حکومت خویش و خلافت عباسیان را استوار کند. اکنون این پرسش مطرح است که در برابر این بازی، امام (علیه السلام) چه موضعی اتخاذ کرد؟

آیـا امـام عرصه را برای مأمون فراخ گـذاشت تا به آرزوهای خویش برسـد؟ یا ایشان نیز برنامه هایی خاص برای خود داشت و می کوشید به هدفهایش دست یابد؟

حقیقت آن است که امـام (علیه السـلام) تـوانست بـا تـدبیر و برنـامه ی خردمنـدانه ی خـویش، راه هر گونه فرصت طلبی را بر مأمون ببندد. مأمون نیز چنان با یأس و سرافکندگی روبرو شد که به ناچار به کشتن امام روی آورد.

برنامه های امام (علیه السلام)

اشاره

از آن جا که مأمون مصـمم بود که نقشه های خود را از راه ولی عهد ساختن امام (علیه السلام) اجرا کند و ایشان هم چاره ای جز پـذیرفتن آن نـداشت، دیگر طبیعی بود که امام وسایل مقابله با مأمون را طی برنامه ای دقیق فراهم آورد تا هـدف های پلید مأمون را که کوچکترین آن ها لطمه زدن به حیثیت معنوی و اجتماعی امام (علیه السلام) بود خنثی گرداند.

برنامه امام (علیه السلام) در این جهت بسیار دقیق و متقن طرح شد که در شکست توطئه ی مأمون پیروزی هایی به دست آورد و مانع رسـیدن مأمون به بسـیاری از هدف هایش شد آن هم به گونه ای که مسـیر امور به سود امام(علیه السلام) و زیان مأمون جریان یافت.

امـام رضا(علیه السـلام)به صور گوناگونی برای روبرو شـدن با توطئه های مأمون اتخاذ موضع کرد که مأمون آن ها را بیشتر به حساب نیاورده بود.

الف) افشاگری نسبت به تحمیلی بودن ولایت عهدی

۱ خودداری از پذیرش پیشنهاد مأمون در مدینه

امام(علیه السلام) تا وقتی که در مدینه بود از پذیرفتن پیشنهاد مأمون خودداری کرد و آن قدر سرسختی نشان داد تا بر همگان معلوم بدارد که مأمون به هیچ قیمتی از او دست بر نمی دارد. حتی در برخی از متون تاریخی به این نکته اشاره شده است که رفتن امام از مدینه به مرو با اختیار خود ایشان صورت نگرفت و اجبار محض بود.

اتخاذ چنین موضع سرسختانه ای برای آن بود که مأمون بداند که امام دستخوش نیرنگ وی قرار نمی گیرد و به خوبی به توطئه ها و هدف های پنهانیش آگاهی دارد. تازه با این شیوه امام(علیه السلام) توانسته بود شک مردم را نیز پیرامون آن رویداد برانگیزد.

۲ نیاوردن خانواده به مرو

مأمون از امام خواسته بود که از خانواده اش هر که را می خواهد همراه خویش به مرو بیاورد، ولی امام با خود هیچ کس حتی فرزندش امام جواد (علیه السلام) را هم نیاورد. در حالی که آن یک سفر کوتاه نبود، سفر مأموریتی بس بزرگ و طولانی بود که باید امام طبق گفته ی مأمون رهبری امت اسلامی را به دست بگیرد. امام حتی می دانست که از آن سفر برایش بازگشتی وجود ندارد.

۳ اعلام همبستگی ولایت با توحید

اشاره

در نیشابور، امام با نمایاندن چهره محبوبش برای صدها هزار تن از مردم استقبال کننده، روایت زیر را خواند:

«کلمه توحید(لااله اله الله) دژ من (پروردگار) است، پس هر کس به دژ من واردشود از کیفرم مصون می ماند»

در آن روز این حدیث را حدود بیست هزار نفر به محض شنیدن از زبان امام نوشتند و این رقم با توجه به کم بودن تعداد باسوادان در آن ایام، بسیار اعجاب انگیز است.

امام در آن شرایط مسایل فرعی دین و زندگی مردم را عنوان نکرد. از نماز و روزه و از این قبیل مطالب چیزی را گفتنی ندید و نه مردم را به زهد در دنیا و آخرت سازی تشویق کرد. امام حتی از آن موقعیت شگرف برای تبلیغ به نفع خویش نیز سود نجست و با آن که در سفر سیاسی به مرو بود هرگز مسایل سیاسی یا شخصی خویش را با مردم در میان ننهاد.

به جای همه این ها، امام به عنوان رهبر حقیقی مردم توجه همگان را به مساله ای معطوف نمود که مهم ترین مسایل زندگی حال و آینده شان به شمار می رفت.

آری، امام در آن شرایط حساس فقط بحث«توحید» را پیش کشید، چون توحید پایه هر زندگی با فضیلتی است که ملت ها به کمک آن از هر نگون بختی و رنجی، رهایی می یابند. اگر انسان توحید را در زندگی خویش گم کند همه چیز را از کف باخته است.

رابطه مسأله ولايت با توحيد

پس از خواندن حديث توحيد، ناقه ی امام به راه افتاد، ولی هنوز ديدگان هزاران انسان شيفته به سوی او بود. همچنان كه مردم غرق در افكار خويش بودند و يا به حديث توحيد می انديشيدند، ناگهان ناقه ايستاد و امام سر از عماری بيرون آورد و كلمات جاويدان ديگری به زبان آورد، با صدای رسافرمود:

«كلمه توحيد شرطی هم دارد، و آن شرط من هستم»

در اين جا امام يك مسأله ی بنيادی ديگری را عنوان كرد، يعنی مسأله«ولايت» كه همبستگی زيادی با توحيد دارد.

آری، اگر ملتی خواهان زندگی بافضيلتی است پيش از آن كه مسأله رهبری حكيمانه و دادگرانه برايش حل نشده هرگز امورش به سامان نخواهد رسيد. اگر مردم به ولايت نگروند جهان صحنه تاخت و تاز ستمگران و طاغوت ها خواهد بود كه برای خويشتن حق قانونگذاری كه مختص خداست، قايل می شوند و با اجرای احكامی غير از حكم خدا جهان را به وادی بدبختی، شقاوت، سرگردانی و بطالت خواهند كشاند.

اگر به راستی رابطه ولايت با توحيد را درك كنيم، در می يابيم كه گفته ی امام « و آن شرط، من هستم» با يك مسأله ی شخصی آن هم به نفع خود ايشان، سر و كار نداشت. بلكه يك موضوع اساسی و كلی را می خواست با اين بيان خاطرنشان كند، لذا پيش از خواندن حديث مزبور، سلسله آن را هم ذكر می كند و به ما می فهماند كه اين حديث، كلام خداست كه از زبان پدرش و جدش و ديگر اجدادش تا رسول خدا شنيده شده است. چنين

شیوه ای در نقل حدیث از امامان ما بسیار کم سابقه دارد مگر در موارد بسیار نادری مانند این جا که امام می خواست مسأله«رهبری امت» را به مبدأ اعلی و خدا پیوسته سازد.

رهبری امام از سوی خدا تعیین شده بود نه از سوی مأمون

امام در نیشابور از فرصت برای بیان این حقیقت سود جست و در برابر صدها هزار تن خویشتن را به حکم خدا، امام مسلمانان معرفی کرد. بنابراین، بزرگ ترین هدف مأمون را با این آگاهی بخشیدن به توده ها درهم کوبید، او می خواست که با کشاندن امام به مرو از وی اعتراف بگیرد که حکومت او و بنی عباس یک حکومت قانونی است.

امام بر ولایت خویش در فرصت های گوناگون تأکید می نمود، حتی در سند ولی عهدی و حتی در کتاب جامع اصول و احکام اسلام، که به تقاضای مأمون نوشته بود. در این کتاب نام دوازده امام، با آن که هنوز چند تن از آنان متولد نشده بودند، ذکر شده است. در مباحثات علمی که با حضور مأمون تشکیل می شد امام رضا (علیه السلام) هر بار که فرصت می یافت حقانیت این امامان را برای دانشمندان اثبات می کرد.

نکته مهم

امامان ما در هر مسأله ای ممکن بود«تقیّه» را روا بدانند ولی آنان در این مسأله که خود شایسته رهبری امت و جانشینی پیامبرند، هرگز تقیّه نمی کردند، هر چند این مورد از همه بیشتر خطر و زیان برایشان در برداشت.

از باب مثال، امام موسی (علیه السلام) را می بینیم که با جبار ستمگری

چون هارون الرشید برخورد پیدا می کند. و بارها و در فرصت های گوناگون حق خویش را برای رهبری مطرح می نمود.(۱) رشید نیز خود در برخی جاها به این حقانیت چنان که کتب تاریخی نوشته اند، اذعان کرده است.

روزی رشید از او پرسید:

آیا تو همانی که مردم در خفا دست بیعت با تو می فشارند؟

امام پاسخ داد که:

من امام دل ها هستم ولی تو امام بدن ها.(۲)

فاش گویی امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) درباره حقانیت خویش نسبت به امر رهبری که اصلاً نیازی به بیان ندارد.

درست است که امامان (علیهم السلام) پس از فاجعه امام حسین (علیه السلام)، از دست بردن به شمشیر برای گرفتن حق خود منصرف شدند و هم خود را به تربیت مردم و پاسداری دین از انحراف یافتن، مصروف داشتند. آنان می دانستند که بدون داشتن یک پایگاه نیرومند و آگاه مردمی هرگز به نتیجه ی مطلوبی نخواهند رسید. یعنی نمی توانستند آن گونه که خود و خدایشان می خواست پیروزمندانه زمام رهبری به دست بگیرند.

ولی با این وصف، همان گونه که گفتیم حقانیت خود را پیوسته آشکارا بیان می کردند، حتی در برابر زمامداران عباسی هم عصر خویش.

۱- مراجعه شود به: الصواعق المحرقه، ینابیع الموده، وفیات الاعیان، بحار، قاموس الراجال و دیگر منابع.

۲- الاتحاف بحب الاشراف، ص۵۵؛ الصواعق المحرقه، ص۱۲۲.

۴ رد پیشنهاد ولایت عهدی در مرو

بعد از رسیدن امام (علیه السلام) به مرو و گذشت ماه ها همچنان از موضع منفی با مأمون سخن می گفت نه پیشنهاد خلافت و نه پیشنهاد ولی عهدی هیچ کدام را نمی پذیرفت، تا این که مأمون با تهدیدهای مکرّری قصد جانش راکرد.

امام با این گونه موضع گیری زمینه را طوری چید که مأمون را رویاروی حقیقت قرار دهد. امام گفت: می خواهم کاری کنم که مردم نگویند علی بن موسی به دنیا چسبیده، بلکه این دنیاست که از پی او روان شده. با این شگرد به مأمون فهماند که نیرنگش چندان موفقیت آمیز نبوده، در آینده نیز باید دست از توطئه و نقشه ریزی بردارد. در نتیجه از مأمون سلب اطمینان کرد و او را در هر عملی که می خواست انجام دهد به تزلزل انداخت. علاوه بر این، در دل مردم نیز علیه مأمون و کارهایش شک و بی اطمینانی برانگیخت.

۵ تاکید نسبت به تحمیل ولایت عهدی

امام رضا (علیه السلام) به این موارد بسنده نکرد بلکه در هر فرصتی تأکید می کرد که مأمون او را به اجبار و با تهدید به قتل، به ولی عهدی رسانده است.

افزون بر این، مردم را گه گاه از این موضوع نیز آگاهی می داد که مأمون به زودی دست به نیرنگ می زند و پیمان خود را می شکند. امام به صراحت می گفت که به دست کسی جز مأمون کشته نخواهد شد و کسی جز مأمون اورا مسموم نخواهد کرد. این موضوع را حتی در پیش روی مأمون هم گفته بود.

امام تنها به گفتار بسنده نمی کرد بلکه رفتارش در طول مدت ولی عهدی همه از نارضایتی و مجبور بودنش حکایت می کرد.

بدیهی است که این موارد همه عکس نتیجه ای را که مأمون از ولی عهدی وی انتظار داشت، به بار می آورد.

۶ اعلام این که خلافت حق مسلم او است.

اشاره

امـام (علیه السـلام) از کوچکـترین فرصتی که به دست می آورد سود می جست این نکته را به دیگران یـادآوری می کرد که مأمون در اعطای سـمت ولی عهـدی کار مهمی نکرده جز آن که در راه بازگرداندن حق مسـلم خود او که پیشتر از دسـتش به غصب ربوده بود، گام برداشته است. بنابراین، امام به مردم قانونی نبودن خلافت مأمون را پیوسته خاطرنشان می ساخت.

اولین مورد را در شـیوه ی گرفتن بیعت می بینیم که امام (علیه السـلام) جهل مأمون را نسبت به شیوه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که مأمون مدّعی جانشینیش بود، برملا ساخت. مردم برای بیعت با امام آمده بودند که امام دست خود را به گونه ای نگـاه داشت که پشت دست در برابر صورتش و روی دست رو به مردم قرار می گرفت. مـأمون به وی گفت چرا دسـتت را برای بیعت پیش نمی آوری. امام فرمود: تو نمی دانی که رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) به همین شیوه از مردم بیعت می گرفت.(۱)

امـام(علیه السـلام) خـود در نیشـابور امـامت خویش را شـرط کلمه توحیـد و راه ورود به دژ محکم الهی معرفی کرده بود. وی همچنین امامان قانونی را در بسـیاری از موارد از جمله در رساله ای که برای مأمون نوشـته بود شماره کرده و خود نیز در شمار آنان بود. به این نکته در ظهرنویس سند ولی عهدی نیز اشاره فرمود.

دیگر از نکات شایان توجه آن که در مجلس بیعت، امام (علیه السلام)

۱- المناقب، ج۴، ص۳۶۹ و ۳۶۴؛ بحار، ج۴۹، ص۱۴۴؛ علـل الشـرایع، مقاتل الطالبین، نورالابصار، نزهه الجلیس، عیون اخبار الرضا (علیه السلام).

به جای ایراد سخنرانی طولانی، عبارات کوتاه زیر را بر زبان جاری ساخت:

«ما به خاطر رسول خدا بر شما حقی داریم و شما نیز به خاطر او بر ما حقی دارید، یعنی هرگاه شما حق ما را ادا کنید بر ما واجب می شود که حق شما را منظور بداریم.»

این جملات میان اهل تاریخ و سیره نویسان معروف است و غیر از آن نیز چیزی از امام (علیه السلام) در آن مجلس نقل نکرده اند.

امام حتی از این که کوچک ترین سپاسگزاری از مأمون کند خودداری کرد، و این خود موضع سرسختانه و قاطعی بود که می خواست ماهیت بیعت را در ذهن مردم خوب جای دهد و در ضمن موقعیت خویش را نسبت به زمامداری در همان مجلس حساس به آن ها بفهماند.

اعتراف مأمون به اولویت خاندان علی (علیه السلام)

روزی مأمون در مقام آن برآمد که از امام اعتراف بگیرد به این که علویان و عباسیان در درجه خویشاوندی با پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با هم یکسانند، تا به گمان خویش ثابت کند که خلافتش و خلافت پیشینیانش همه بر حق بوده است. اما می دانید نتیجه این بحث چه شد؟ به جای مأمون، این امام (علیه السلام) بود که موفق گردید از او اعتراف بگیرد که علویان به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نزدیکتر می باشند. بنابراین، طبق منطق و باورداشت مأمون و اسلافش باید خلافت و رهبری هم در دست علویان باشد و عباسیان همه غاصب و تجاوزگر بوده اند.

داستان از این قرار بود که روزی مأمون و امام رضا (علیه السلام) با هم گردش می کردند. مأمون رو به امام کرده و گفت:

ای ابوالحسن، من پیش خود اندیشه ای دارم که سرانجام به درست بودن آن پی برده ام. آن این که ما و شما در خویشاوندی با پیغمبر یکسان هستیم و بنابراین، اختلاف شیعیان ما همه ناشی از تعصب و سبک اندیشی است...

امام (علیه السلام) فرمود:

این سخن تو پاسخی دارد که اگر بخواهی می گویم و گرنه سکوت برمی گزینم.

مأمون اصرار کرد که نه حتماً نظر خود را بگو ببینم که تو در این باره چگونه می اندیشی؟

امام از او پرسید:

بگو ببینم اگر هم اکنون خداوند پیامبرش محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را بر

ما ظاهر گرداند و او به خواستگاری دختر تو بیاید، آیا موافقت می کنی؟

مأمون پاسخ داد:

سبحان الله، چرا موافقت نکنم مگر کسی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روی بر می گرداند!

آنگاه بی درنگ امام افزود:

بسیار خوب، حالا بگو ببینم آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می تواند از دختر من هم خواستگاری کند؟

مأمون در دریایی از سکوت فرورفت و سپس بی اختیار چنین اعتراف کرد:

آری به خدا سوگند که شما در خویشاوندی به مراتب به او نزدیکترید .(۱)

خلاصه آن که امام (علیه السلام) از هر فرصتی سود می جست تا کوششهای مکارانه ی مأمون را خنثی کند و حقانیت خویش را نسبت به امر خلافت به همه مردم بفهماند. مردم باید می دانستند که ولی عهدی تحفه ای نبود که مأمون در واگذاری آن به امام (علیه السلام)، سپاسگذاری داشته باشد.

۱- کنزالفوائد،کراجکی، ص۱۶۶؛ الفصول المختاره من العیون و المحاسن، ص۱۵ و ۱۶؛ بحار، ج۴۹، ص۱۸۸؛ مسند الامام الرضا (علیه السلام)، ج۱، ص۱۰۰.

ب) سند ولایت عهدی بیانگر برنامه امام برای مقابله با توطئه ی مأمون

آن چه امام در سند ولی عهدی نوشت نسبت به موضع گیری های دیگرش از همه مؤثرتر و مفیدتر بود.

در آن نوشته می بینیم که در هر سطری و بلکه در هر کلمه ای که امام با خط خود نوشته معنایی عمیق نهفته است و به وضوح بیانگر برنامه ای برای مواجه شدن با توطئه های مأمون، می باشد.

امام با توجه به این نکته که سند ولی عهدی در سراسر قلمرو اسلامی منتشر می شود، آن را وسیله ی ابلاغ حقایقی مهم به امت اسلامی قرار داد. از مقاصد و اهداف باطنی مأمون پرده برداشت و بر حقوق علویان پافشرد و توطئه ای را که برای نابودی آنان انجام می شد، آشکار کرد.

امام در این سند نوشته خود را با جمله هایی آغاز کرده که معمولاً تناسبی با موارد مشابه ندارد. : «ستایش برای خداوندی است که هر چه بخواهد همان کند. هرگز چیزی بر فرمانش نتوان افزود و از تنفیذ مقدراتش نتوان سرباز زد...»

آن گاه به جای آن که خدای را در برابر این مقامی که مأمون به او بخشیده سپاس گزارد با کلماتی ظاهراً بی تناسب با آن مقام پروردگار را چنین توصیف می کند:

«او از خیانت چشم ها و از آن چه که در سینه ها پنهان است آگاهی دارد»

خواننده ی عزیز، آیا شما هم مانند من این حقیقت را می پذیرید که امام (علیه السلام) با انتخاب این جملات می خواست ذهن مردم را به خیانت ها و نقشه های پنهانی توجه دهد؟ آیا با این کلمات به مأمون کنایه می زند تا مردم را متوجه هدف های ناآشکارش بنماید؟

به هرحال، امام مطلب خود را چنین ادامه می دهد:

«و درود خدا بر پیامبرش محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، خاتم پیامبران، و بر خاندان پاک و مطهرش...»

در آن دوره هرگز مرسوم نبود که در اسناد رسمی از پی درود بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، کلمه«خاندان پاک و مطهرش» را نیز بیفزایند. اما امام می خواست با آوردن این کلمات به پاکی اصل و دودمان خویش اشاره کند و به مردم بفهماند که اوست که به چنین خاندان مقدس و ارجمندی تعلق دارد نه مأمون.

بعد در ادامه نوشته است:

«... امیرالمؤمنین حقوقی از ما می شناخت که دیگران بدان آگاه نبودند»

خوب، این چه حق و حقوقی بود که مردم حتی عباسیان به جز مأمون آن را درباره امام نمی شناختند؟

مگر ممکن بود که امت اسلامی منکر آن باشد که وی فرزند دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود؟! بنابراین، آیا گفته امام اعلانی به همه ی امت اسلامی نبود که مأمون چیزی را در اختیارش قرار داده که حق خود او بود؟ حقی که پس از غصب دوباره داشت به دست اهلش بر می گشت.

اری، حقی که مردم آن را نمی شناختند «حق اطاعت» بود. البته امام (علیه السلام) در برابر هیچکس حتی مأمون و دولتمردانش در اظهار این حقیقت تقیّه نمی کرد که خلافت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) و اولاد پاکش می رسید و بر همه ی مردم واجب است که از آنان اطاعت کنند. این نکته را امام در نیشابور به شرحی که گذشت اعلام کرد. او همچنین این حقیقت را در محضر دولتمردان نیز می گفت و در برخی موارد تأکید می کرد که حاضران پیامش را به غایبان برسانند.

در کتاب کافی این روایت آمده که روزی یک ایرانی از امام (علیه السلام) پرسید، آیا اطاعت از شما واجب است؟ حضرت فرمود: بلی. پرسید: مانند اطاعت از علی بن ابیطالب؟ فرمود: بلی.(۱)

و از این قبیل روایات بسیار است.

از جمله مطالبی که امام رضا (علیه السلام) در سند ولی عهدی نوشته، این است: «و او (مأمون) ولی عهدی خود و فرمانروایی این قلمرو بزرگ را به من واگذار کرد البته اگر پس از وی زنده باشم»

امام با جمله «البته اگر پس از وی زنده باشم» بدون شک اشاره به تفاوت سنی فاحش وی با مأمون می کرد و در ضمن می خواست توجه مردم را به غیرطبیعی بودن آن ماجرا و بی میلی خودش جلب کند.

امام نوشته ی خود را چنین ادامه می دهد:

«هر کس گره ای را که خدا بستنش را امر کرده بگشاید و ریسمانی را که هم او تحکیمش را پسندیده، قطع کند به حریم خداوند تجاوز کرده است چون او با این عمل امام را تحقیر نموده و حرمت اسلام را دریده است...»

امام (علیه السلام) با این جملات اشاره به حق خود می کند که مأمون و پدرانش غصب کرده بودند. پس منظور وی از گره و ریسمانی که نباید هرگز گسسته شود خلافت و رهبری است که نباید پیوندش را از خاندانی که خدا مأمور این مهم کرده است گسست. سپس امام چنین ادامه می دهد:

«... در گذشته کسی این چنین کرد ولی برای جلوگیری از پراکندگی در دین و جدایی مسلمانان اعتراضی به تصمیم ها نشد و امور تحمیلی به عنوان راه گریز تحمل گردید...»(۲)

۱- الکافی،ج۱، ص۱۸۷؛ الاختصاص، ص۲۷۸؛ مسند الامام الرضا (علیه السلام)، ج۱، ص۱۰۳.

۲- - بسیار محتمل است که امام به جمله عمر (بیعت با ابوبکر گریزگاهی بود) اشاره کرده ولی آن را چنان تعمیم داده که شامل بیعت های دیگر نیز بشود. چه بیعت با خود عمر و عثمان و معاویه و دیگران نیز همه راه گریزی بودند.

در این جا گویا امام(علیه السلام) به مأمون کنایه می زند و به او می فهماند که باید به اطاعت وی درآید و بر تمرد و توطئه علیه وی و علویان و شیعیانش اصرار نورزد. امام با اشاره به گذشته، دورنمای زندگی علی (علیه السلام) و خلفای معاصرش را ارائه می دهد که چگونه او را به ناحق از صحنه سیاست راندند و او نیز برای جلوگیری از تشتت مسلمانان، بر تصمیم هایشان گردن می نهاد و تحمیل هایشان را نیز تحمل می کرد.

سپس چنین می افزاید:

«... خدا را گواه بر خویشتن می گیرم که اگر رهبری مسلمانان را به دستم دهد با همه به ویژه با بنی عباس به مقتضای اطاعت از خدا و سنت پیامبرش عمل کنم، هرگز خونی را به ناحق نریزم و ناموس و ثروتی را از چنگ دارنده اش به در نمی آورم مگر در آن جا که حدود الهی مرا دستور داده است...»

این مطالب همگی کنایه و اشاره ای است به جنایات بنی عباس؛ و این که چه نابسامانی هایی در زندگی علویان پدید آوردند و چه جان ها و خانواده هایی که به دست ایشان تار و مار گردید.

امام تعهد می کند که به مقتضای اطاعت از خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با همه و به ویژه با عباسیان رفتار کند و این درست همان خط مشی است که علی (علیه السلام) نیز خود را بدان ملزم کرده بود ولی دیدیم که چگونه همین امر باعث طردش از صحنه سیاست گردیدو آن شورای معروف، عثمان را به جای علی به خلافت رسانید.

پیروی از خط و برنامه علی (علیه السلام) برای مأمون و عباسیان نیز قابل تحمل نبود و آن را به زیان خود می دیدند به هرحال، امام با ذکر این

مطالب تفاوت فاحش میان سبک حکمرانی اهل بیت (علیهم السلام) با سبک سیاست دشمنانشان را بیان می کند.

امام همچنین این جمله را می افزاید: «... اگر چیزی از پیش خود آوردم، یا در حکم خدا تغییر و دگرگونی درانداختم، شایسته این مقام نبوده خود را مستحق کیفر نموده ام و من به خدا پناه می برم از خشم او...»

ایراد این جمله برای مبارزه با عقیده رایج در میان مردم بود که علمای ناهنجار چنین به ایشان فهمانده بودند که خلیفه یا هر حکمرانی مصون از هرگونه کیفر و بازخواستی است چه او در مقامی برتر از قانون قرار گرفته و اگر دست به هر جرم و انحرافی بیالاید کسی نباید بر او خرده بگیرد تا چه رسد به قیام بر ضد او.

امام (علیه السلام) با توجه به شیوه مأمون و سایر خلفای عباسی می خواهد این معنا را به همگان تفهیم کند که فرمانروا باید پاسدار نظام و قانون باشد نه آن که مافوق آن قرار بگیرد. از این رو نباید هرگز از کیفر و بازخواست بگریزد.

آنگاه برای اعلام عدم رضایت خویش به قبول ولی عهدی و نافرجام بودن آن به صراحت چنین بیان می دارد: «... جفر و جامعه خلاف آن را حکایت می کنند... یعنی برخلاف ظاهر امر که حاکی از دستیابی من به حق امامت و خلافت می باشد، من هرگز ان را دریافت نخواهم کرد.

افزون بر این، امام می خواهد که با ذکر این حقیقت به رکن دوم از ارکان امامت امامان راستین اهل بیت (علیهم السلام) نیز اشاره کند که عبارت است از آگاهی به امور غیبی و علوم ذاتی که خداوند تنها ایشان را بدین جهت بر دیگران امتیاز بخشیده است.

جفر و جامعه دو جلد از کتاب هایی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) املا فرموده و او نیز آن ها را به خط خود نوشته است. امامان برخی از این کتابها را به برخی از شیعیان پرارج خویش نشان داده و در موارد متعددی در احکام بدانها استناد جسته اند.(۱)

امام (علیه السلام) پس از اعلام کراهت و اجبار خویش در قبول ولی عهدی با صراحت کامل می نویسد: «... ولی من دستور امیرالمؤمنین (یعنی مأمون) را پذیرفتم وخشنودیش را بدین وسیله جلب کردم...» معنای این عبارت آن است که اگر امام ولی عهدی را نمی پذیرفت به خشم مأمون گرفتار می آمد و همه نیز معنای خشم خلفای جور را به خوبی می دانستند که برای ارتکاب جنایت و تجاوز، به هیچ دلیلی نیازمند نبودند. و بالاخره امام (علیه السلام) در پایان دست خط خویش بر ظهر سند ولی عهدی تنها خدای را بر خویشتن شاهد می گیرد و هرگز مأمون یا افراد دیگر حاضر در آن مجلس را به عنوان شهود بر نمی گزیند؛ چون می دانست که در دل هایشان نسبت به وی چه می گذرد. اهمیت این نکته آن جا روشن می شود که می بینیم مأمون با خط خودش سند مزبور را می نویسد آن هم متنی بسیار طولانی و بعد به امام می گوید: «موافقت خود را با خط خویش بنویس و خدا و حاضرین را نیز شاهد بر خویشتن قرار بده».

آری، کسانی که در آن ایام و در چنان شرایطی می زیستند به خوبی مقاصد امام را از جملاتی که بر ظهر سند ولی عهدی نوشته بود درک می کردند.

۱- مکاتب الرسول(صلی الله علیه و آله و سلم)، ج۱، از ص ۵۹ ال ۹۸ که درباره ی این کتاب ها بطور مشروح به بحث پرداخته و موارد استشهاد ائمه را به آنها را بیان داشته است.

ج) شروط پذیرش ولایت عهدی نقشه های مأمون را بر هم زد

امام (علیه السلام) برای پذیرفتن مقام ولی عهدی شروطی قایل شد که طی آن ها از مأمون چنین خواسته بود:

«امام هرگز کسی را بر مقامی نگمارد و نه کسی را عزل و نه رسم و سنتی را نقض کند و نه چیزی از وضع موجود را دگرگون سازد، و از دور مشاور در امر حکومت باشد.» (۱)

مأمون نیز به تمام این شروط پاسخ مثبت داده بود. بنابراین، می بینیم که امام هدف ها و آرزوهای مأمون را نقش بر آب می کند زیرا اتخاذ چنین موضع منفی دلیل گویایی بود بر امور زیر:

متهم ساختن مأمون به برانگیختن شبهه ها و ابهام های بسیاری در ذهن مردم.

اعتراف نکردن به قانونی بودن سیستم حکومتی وی.

سیستم موجود هرگز نظر امام را به عنوان یک نظام حکومتی تأمین نمی کرد.

مأمون برخلاف نقشه هایی که در سر پرورانده بود، دیگر با قبول این شروط نمی توانست کارهایی را به دست امام (علیه السلام) انجام دهد.

۱- الفصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ص۲۴۱؛ نور الابصار، از ص ۴۳ به بعد؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج۱، ص۲۰ و جلد ۲، ص۱۸۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج۴، ص۳۶۳. علل الشرایع، ج۱، ص۲۳۸؛اعلام الوری، ص۳۲۰؛ بحار، ج۴۹، ص۳۴ و ۳۵ و صفحات دیگر؛ کشف الغمه، ج۳، ص۶۹؛ ارشاد مفید، ص۳۱۰؛ امالی صدوق، ص۴۳؛ اصول الکافی، ص۴۸۹؛ روضه الواعظین، ج۱، ص۲۶۸ و ۲۶۹؛ معادن الحکمه، ص۱۸۰؛ شرح میمه ابی فراس، ص۱۶۵.

امام (علیه السلام) هرگز حاضر نبود تصمیم های قدرت حاکمه را اجرا کند.

نهایت با ذکر این شروط پارسایی و زهد امام(علیه السلام) به همگان، آنان که امام را به خاطر پذیرفتن ولی عهدی به دنیاپرستی متهم می کردند با توجه به این شروط متقاعد گردیدند که بالاتر از این حد درجه ای از زهد قابل تصور نیست. امام نه تنها پیشنهاد خلافت و ولی عهدی را رد کرده بود بلکه پس از اجبار به پذیرفتن ولی عهدی، با قبولاندن این شروط به مأمون خود را عملاً از صحنه ی سیاست به دور نگه داشت.

د) نماز عید و تفکیک صفوف

امام(علیه السلام) به مناسبت برگزاری دو نماز عید موضعی اتخاذ کرد که جالب توجه است. در یکی از آن ها ماجرا چنین رخ داد:

مأمون از وی درخواست نمود که با مردم نماز عید بگذارد تا با ایراد سخنرانی وی آرامشی به قلبشان فرو آید و با پی بردن به فضایل امام (علیه السلام) اطمینان عمیقی نسبت به حکومت بیابند.

امام (علیه السلام) به مجرد دریافت این پیام، شخصی را نزد مأمون روانه ساخت تا به او بگوید مگر یکی از شروط ما آن نبود که من دخالتی در امر حکومت نداشته باشم. بنابراین، مرا از نماز معاف بدار. مأمون پاسخ داد که من می خواهم تا در دل مردم و لشکریان، امر ولی عهدی رسوخ یابد تا احساس اطمینان کنند و بدانند خدا چگونه تو را بدان برتری بخشیده است.

امام رضا (علیه السلام) دوباره از مأمون خواست تا او را از آن نماز معاف بدارد و در صورت اصرار شرط کرد که من به نماز آن چنان خواهم رفت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) با مردم به نماز می رفت.

مأمون پاسخ داد که هرگونه می خواهی برو.

از سوی دیگر، مأمون به فرماندهان و همه ی مردم دستور داد که قبل از طلوع آفتاب بر در منزل امام اجتماع کنند. از این رو، تمام کوچه ها و خیابانها مملو از جمعیت شد. از خرد و کلان، از کودک و پیرمرد و از زن و مرد همه با اشتیاق گرد آمدند و همه ی فرماندهان نیز سوار بر مرکبهای خویش در اطراف خانه ی امام به انتظار طلوع آفتاب ایستادند.

همین که آفتاب سر زد امام (علیه السلام) از جا برخاست، خود را شستشو داد و عمامه ای سفید بر سر نهاد. آن گاه با معطر ساختن خویش با گام هایی استوار به راه افتاد. امام از کارکنان منزل خویش نیز خواسته بود که همه همین گونه به راه بیفتند.

همه در حالی که امام را حلقه وار در برگرفته بودند، از منزل خارج شدند. امام سر به آسمان برداشت و با صدایی چنان نافذ چهار بار تکبیر گفت که گویی هوا و دیوارها تکبیرش را پاسخ می گفتند. دم در فرماندهان ارتش و مردم منتظر ایستاده و خود را به بهترین وجهی آراسته بودند. امام با اطرافیانش پابرهنه از منزل خارج شد، لحظه ای دم در توقف کرد و این کلمات را بر زبان جاری ساخت:

الله اکبر، الله اکبرعلی ما هدانا، الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام، و الحمدالله علی ما ابلانا

امام این ها را با صدای بلند می خواند و مردم نیز هم صدا با او تکبیر می گفتند: شهر مرو یکپارچه تکبیر شده بود و مردم تحت تأثیر آن شرایط به گریه افتاده، شهر را زیر پای خود به لرزه انداخته بودند.

چون فرماندهان ارتش و نظامیان با آن صحنه مواجه شدند همه بی اختیار از مرکب ها به زیر آمده، کفشهای خویش را هم از پایشان درآوردند.

امام به سوی نماز حرکت کرد ولی هر ده قدمی که به پیش می رفت می ایستاد و چهار بار تکبیر می گفت. گویی که در و دیوار شهر و آسمان هم پاسخش می گفتند.

گزارش این صحنه های مهیج به گوش مأمون رسید و

وزیرش«فضل بن سهل» به او پند داد که اگر امام به همین شیوه راه خود را تا جایگاه نماز ادامه دهد مردم چنان شیفته اش خواهند شد که دیگر ما تأمین جانی نخواهیم داشت. بنابراین، بهتر است او را از نیمه ی راه برگردانیم.

مأمون نیز همین گونه با امام رفتار کرد. یعنی او را از رسیدن به جایگاه نماز بازداشت و پیشنماز همیشگی را مأمور گذاردن نماز عید نمود.

در آن روز وضع مردم بسیار آشفته شد و صفوفشان در نماز دیگر به نظم نپیوست.

در این جا ذکر دو نکته لازم است:

۱ تأثیر عاطفی ماجرا و پایگاه مردمی امام(علیه السلام)

اکنون که دوازده قرن از آن ماجرا می گذرد، هنوز که این داستان را می خوانیم چنان دچار احساسات می شویم که گاهی وصف ناپذیر است. حال ببینید آنان که در آن روز خود شاهد ماجرا بودند چگونه تحت تأثیر قرار گرفتند.

دیگر نیاز به ذکر این نکته نیست که ماجرای نماز عید درست مانند ماجرای نیشابور حاکی از گسترش موقعیت امام در دل های مردم بود.

۲ چرا مأمون خود را به مخاطره افکند؟

اگر هدف مأمون از آن اصراری که نسبت به رفتن امام به نماز می ورزید این بود که می خواست اهل خراسان و نظامیان را فریب دهد و اطمینان آنان را نسبت به حکومت خود جلب کند، بدیهی است که بازگرداندن امام از نماز پس از پدید آمدن آن شرایط هیجان انگیز و آن جمعیت سیل آسا، برای مأمون مخاطراتی در

برداشت. چون این کار معنایش به خشم آوردن هزاران هزار مردمی بود که در اوج هیجان و احساسات قرار گرفته بودند.

بنابراین، اگر مأمون از مجرد نمازگزاردن امام (علیه السلام) بیم داشت پس به چه دلیل آن همه اصرار کرده بود که نماز عید را حتماً او برگزار کند؟ و اگر نمی ترسید پس چرا از طوفان احساساتی که امام (علیه السلام) در میان مردم برانگیخت، وحشتزده شد؟

ظاهراً دلیل وحشت مأمون چیزی بالاتر از همه ی این ها بود. او ناگهان نگران شد که نکند وقتی امام بر منبر رود در زمینه ی آن آمادگی که در نهاد و احساسات مردم ایجاد کرده بود، خطبه ای بخواند که مانند جریان نیشابور اعتماد به خویشتن را از شروط یکتاپرستی معرفی کند. در آن روز امام درست در زیّ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و وصیش حضرت علی (علیه السلام) در برابر مردم ظاهر شده و به گونه ای مردم را تحت تأثیر قرار داده بود که به قول«فضل بن سهل» جان مأمون و اطرافیانش را سخت به خطر می انداخت. آن ها می ترسیدند که امام (علیه السلام) در آن روز مرو را که پایتخت عباسیان بود، به مرکز ضدعباسی تبدیل کند. بنابراین، مأمون ترجیح داد که امام را از نماز بازگرداند و تمام مخاطرات این کار را نیز بپذیرد. چون هر چه بود زیانش به مراتب برایش کمتر بود.

ه) معاشرت اجتماعی امام برهم زننده نقشه های مأمون

طرز رفتار و آداب معاشرت عمومی امام (علیه السلام) چه پیش از ولی عهدی یا پس از آن به گونه ای بود که پیوسته نقشه های مأمون را بر هم می زد. هرگز مردم ندیدند که امام (علیه السلام) تحت تأثیر زرق و برق شؤون حکومتی قرار بگیرد در نحوه ی سلوکش با مردم اندکی تغییر رویه دهد.

این سخنان را از زبان ابراهیم بن عباس، منشی عباسیان، بخوانید:

«هرگز کسی را با سخنش نیازرد، هرگز کلام کسی را نیمه کاره قطع نکرد و هرگز در برآوردن نیاز کسی به حد توانش کوتاهی نکرد. در برابر کسی که پیشش می نشست هرگز پاهایش را دراز نمی کرد و از روی ادب حتی تکیه هم نمی داد. کسی از کارکنان و خدمتگزارانش هرگز از او ناسزا نمی شنید و نه هرگز بوی زننده ای از بدن او استشمام می شد. در خندیدن قهقهه سر نمی داد و بر سر سفره اش خدمتگزاران و حتی دربان نیز می نشست...»

بدون شک این گونه صفات در محبوبیت امام (علیه السلام) نقش به سزایی داشت، به طوری که او را در نظر خاص و عام به عنوان شخصیتی محبوب تر از هر کس دیگر جلوه می داد.

امام (علیه السلام) مقام حکمرانی را هرگز به عنوان یک مزیت تلقی نمی کرد بلکه آن را مسئولیتی بزرگ می دانست.

در پایان...

موارد ذکر شده از جمله برنامه هایی بود که امام رضا (علیه السلام)

برای خنثی کردن نقشه ها و توطئه های مأمون، در پیش گرفت. برنامه ی امام برای شکست مأمون چنان کاری و موفق بود که مأمون تصمیم گرفت آن امام بزرگوار را به شهادت برساند تا مگر به این وسیله خود را از چنگال ناملایماتی که پیوسته برایش پیش می آمد، برهاند.

ص: ۸۰

مجموعه کتاب های ره توشه:

آستان دوست

آئین محبت

باران فضیلت

برهان قاطع

پیروز حقیقی

جلوه وصال

حکایت آفتاب

خورشید شب

در دامان مهر

شرح بی نهایت

صحیفه صحت

نشانی بهشت

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹